

جوانان باد خاطره دو روز بزرگ تاریخی در تاریخ مبارزات رهایی بخش کارگران و خلقهای تحت ستم ایران

۱۹ بهمن ۱۳۴۹، سرآغاز مبارزه مسلحانه و ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷، قیام پرشکوه مردمی!



چریکهای فدایی خلق ایران چه می گویند و برای چه مبارزه می کنند؟



در صفحات دیگر

- از رستاخیز سیاهگل تا انقلاب ۱۴۰۱ مردم ایران (سخنرانی
رفیق چنگیز قبادی فر در مراسم یادمان دو روز بزرگ تاریخی) ۷
- تجربه من از شکنجه های ساواک تحت رهبری
پرویز ثابتی ۱۰
- تحلیلی از سیر جنبش انقلابی جاری (۳) ۱۵
- یک تجربه عینی از شکنجه در چنگال ساواک شاه ... ۱۷
- گزارش آکسیونهای سازمان در صفحات ۱۹ و ۲۰
- کمکهای مالی به سازمان ۲۰

به جای سرمقاله

چریکهای فدایی خلق ایران چه می گویند و برای چه مبارزه می کنند؟



۱۱- درک واقعیت فوق، وظایف انقلابی خاصی را در رابطه با امر انقلاب در مقابل پیشاهنگان کمونیست قرار می دهد. آنها باید آغازگر مبارزه مسلحانه باشند با این هدف که توده ها را به میدان چنین مبارزه ای کشانده و مبارزه مسلحانه ای توده ای در جامعه جاری سازند.

۱۲- پیشاهنگان کمونیست موظفند با انجام عملیات مسلحانه چه در شهر و چه در خارج از شهر علیه دشمن، زمینه را برای سازماندهی مسلح توده ها آماده کنند تا بتوانند در جریان یک جنگ توده ای علیه رژیم وابسته به امپریالیسم حاکم و هر نیروی پشتیبان آن، شرایط را برای متشکل شدن توده ها مهیا نمایند.

۱۳- تنها در بستر مبارزه مسلحانه، اشکال مختلف مبارزات توده ها زمینه رشد و ارتقاء یافته و کارگران و دیگر توده های تحت ستم امکان ایجاد تشکل های صنفی و سیاسی خود را می یابند. همچنین در محیطی که این مبارزه به وجود می آورد، بسیج و سازماندهی توده ها جهت جنگ با دشمنانشان و تأمین رهبری طبقه کارگر بر کل مبارزات توده ها امکان پذیر می گردد.

۱۴- با اعتقاد بر این اصل مارکسیستی که بدون تشکیل حزب کمونیست (حزبی که وسیعاً با کارگران ارتباط داشته و با بردن اندیشه های سوسیالیستی در میان آنان، عناصر آگاه این طبقه را در خود متشکل کرده باشد)، طبقه کارگر نمی تواند پیروزی انقلاب را تضمین نماید، در جامعه ایران، تشکیل حزب کمونیست و تأمین رهبری طبقه کارگر بر کل جنبش توده های تحت ستم ایران در جریان جنگ خلق علیه نیروهای ضد خلق امکان پذیر خواهد بود.

امپریالیست ها و ضامین آن می باشد. دیکتاتوری حاکم توسط این نیروی نظامی به سرکوب قهر آمیز مبارزات توده ها پرداخته و از هر گونه تشکل کارگران و دیگر توده های تحت ستم ایران جلوگیری می کند.

۷- انقلاب ایران تنها با رهبری مبارزات توده ها توسط طبقه کارگر متشکل و آگاه به ایدئولوژی طبقاتی خود (مارکسیسم - لنینیسم) می تواند پیروز شود.

۸- با توجه به این که در شرایط دیکتاتوری امپریالیستی حاکم بر جامعه ایران، طبقه کارگر عملاً خود از امکان سازمانیابی سیاسی (و حتی صنفی) محروم گردیده است، بدیهیاً نیز نمی تواند در مسیر مبارزات صرفاً سیاسی، رهبری مبارزات توده ها را به عهده بگیرد. از این رو، خواسته های اساسی توده های در بند ایران از راه مبارزه صرفاً سیاسی و نهایتاً قیام مسلحانه ناگهانی توده ای، قابل تحقق نیست.

۹- دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهرآمیز حاکم، بسط هرگونه مبارزه سیاسی را منوط به وجود و گسترش مبارزه مسلحانه کرده است. بنابراین حل تضاد بین کارگران و متحدینش (نیمه پرولترها و خرده بورژوازی شهر و روستا) با سرمایه داران (امپریالیستهای ذینفع در ایران و سرمایه داران وابسته) در گرو پیروزی مبارزه مسلحانه توده ای طولانی، علیه دشمنان خلق خواهد بود.

۱۰- با توجه به قدرت دشمن و ضعف طبقه کارگر در آغاز نبرد مسلحانه اش، این طبقه همراه با متحدینش در مبارزه با دشمن، گام به گام توازن قوا را به نفع خود تغییر داده و پیروزی انقلاب را تضمین خواهد کرد.

اساسی مواضع ما:

۱- "چریکهای فدایی خلق ایران"، به مثابه یک تشکل کمونیستی با اعتقاد به مارکسیسم - لنینیسم، به اردوی جهانی پرولتاریای انقلابی تعلق دارد.

۲- کمونیست های فدائی بر این باورند که جامعه ایران تحت سلطه امپریالیسم قرار دارد، نیرویی که با غارت منابع طبیعی و استثمار نیروی کار در ایران، فقر و فلاکت را بر زندگی توده های تحت ستم ما تحمیل کرده است.

۳- نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم بر کشور، سرمایه داری وابسته به امپریالیسم می باشد و امپریالیسم از طریق این نظام، ایران را به جزئی ارگانیک از نظام امپریالیستی جهانی تبدیل کرده است.

۴- مادام که سیستم سرمایه داری وابسته در جامعه ما باقی است، هر حکومتی بر سر کار آید از لحاظ اقتصادی، سیاسی و نظامی به امپریالیسم وابسته خواهد بود و امپریالیسم سلطه خود را از این کانال بر مردم ایران اعمال خواهد نمود.

۵- عامل اصلی بقای حکومت های وابسته به امپریالیسم در ایران با توجه به پایگاه بسیار محدودشان در جامعه، به طور عمده سرکوب قهرآمیز توده ها می باشد. از این رو، این حکومت ها در هر شکلی که ظاهر شوند دیکتاتوری عریان و خشن و شدیداً و وسیعاً قهرآمیز را بر کارگران و توده های تحت ستم ایران تحمیل خواهند کرد.

۶- تکیه گاه اصلی دیکتاتوری حاکم در جامعه ما، ارتش ساخته شده توسط

گردد.

۷- با توجه به این که پیروزی انقلاب در ایران تنها با رهبری طبقه کارگر میسر است و کارگران در ایران تنها امکان تشکیل یابی و به دست گرفتن رهبری جنبش را پیدا خواهند کرد، سازمان ما (جریکهای فدائی خلق ایران) بر آن است که:

الف- در حال حاضر نیروهای جوان پیشرو که مرکب از کارگران آگاه و روشنفکران با آگاهی کمونیستی می باشند باید خود را در تشکل های سیاسی - نظامی سازمان دهند. انجام این مهم، در درجه اول، تنها راه بقای یک تشکل انقلابی مخفی در ایران می باشد. در تجربه درخشان دهه پنجاه نشان داده شد که جز نیروهای متشکل در سازمانهای سیاسی - نظامی هیچ نیروی سیاسی دیگری قادر به بقای خود نگردد. این تجربه در شرایط جامعه ی تحت دیکتاتوری امروز نیز صادق است.

ب- برای متشکل شدن در تشکل های سیاسی - نظامی می توان از تجربیات انقلابیون مسلح در دهه پنجاه بهره گرفت که با نیروی اندک و اسلحه های محدود و با حفظ مخفی کاری و رعایت شدید مسائل امنیتی، مبارزه مسلحانه خود را آغاز کردند. قطعاً چگونگی این امر در شرایط کنونی باید بر اساس شناخت عینی از شرایط مشخص امروز جامعه صورت گیرد. کوشش در این جهت باید به کسب آگاهی از امکانات موجود در جامعه برای پیشبرد مبارزه مسلحانه بیانجامد.

ج- چشم انداز و هدف مبارزه سیاسی - نظامی این تشکل ها باید وارد آوردن ضربات نظامی به دشمن و در این مسیر سازماندهی و بسیج توده ها برای پیشبرد مبارزه ی مسلحانه با سمت گیری به سوی یک جنگ توده ای علیه دشمنان باشد.

۸- در شرایط کنونی، قدم اول برای دست یابی به پیروزی، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می باشد. اما موقعی می توان پیروزی انقلاب را تضمین شده دانست که این سرنگونی به رهائی همه ستمدیدگان از اسارت امپریالیسم و سرمایه داران حاکم بر ایران منجر شود.

تنها پس از ارتکاب به قتل عام توده های انقلابی و به راه انداختن حمام خون در سراسر کشور قادر به سرکوب آنها شدند، دو نمونه برجسته از مبارزات قاطعانه کارگران و توده های ستمدیده ایران، برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می باشند.

۵- کارگران در مبارزات خود فریاد می زنند "از استثمار بیزارند"، یعنی آنها خواهند

۱۵- ما برای برپائی یک جامعه سوسیالیستی، جامعه ای که در آن اصل "از هر کس به اندازه توانایش و به هر کس به اندازه کارش" حاکم خواهد بود، مبارزه می کنیم. هدف نهائی ما رسیدن به جامعه کمونیستی می باشد که بر پرچم آن نوشته شده: "از هر کس برحسب توانائی اش و به هر کس برحسب نیازهایش!"

شرایط کنونی و وظایف

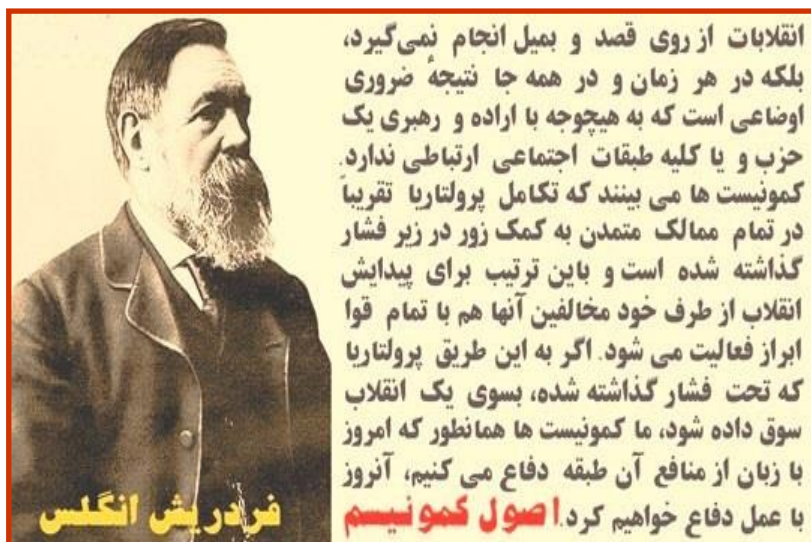
نیروهای انقلابی

۱- امروز که بیش از چهل سال است که هدایت قدرت دولتی از سوی امپریالیستهای شرکت کننده در کنفرانس گوادلوپ (آمریکا، آلمان، فرانسه و انگلیس) به دار و دسته خمینی تفویض شده، جمهوری اسلامی به کانال اصلی سلطه امپریالیسم در ایران تبدیل گشته است.

۲- جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم سر سپرده به امپریالیسم و پیشبرنده سیاست های نهادهای استثمارگر امپریالیستی، برای تأمین منافع آنان و سرمایه داران وابسته ایران، با تکیه بر ارتش و ضمائم خود چون سپاه پاسداران، بسیج، نیروی انتظامی و دیگر ارگان های مسلح خود، کشور را به زندان و شکنجه گاه بزرگی برای همه توده های رنج کشیده ما تبدیل نموده است.

۳- با توجه به بسط هر چه بیشتر مناسبات سرمایه داری در ایران که ویژگی آن وابستگی به امپریالیسم می باشد، طبقه کارگر، امروز به لحاظ کمی، طبقه پرجمعیتی را تشکیل می دهد و از لحاظ کسب آگاهی های طبقاتی نیز از رشد چشمگیری برخوردار شده است.

۴- در طول همه دوران حاکمیت جمهوری اسلامی، کارگران، زحمتکشان، دهقانان و خرده بورژوازی شهر و روستا در مقابل این رژیم ایستادگی کرده و در شکل های مختلف بی وقفه علیه آن مبارزه کرده اند. استمرار و گستردگی مبارزات توده ها در حرکت های قهرآمیز آنها که با بی باکی و تهور ستایش انگیز به مراکز دشمن و به خصوص به مراکز سرکوب یورش می برند، و همچنین بی هیچ واهمه ای به رویارویی با نیروهای مسلح رژیم می پردازند و مستقیماً سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را فریاد می زنند، جلوه گر است. قیام دیمه ۱۳۹۶ و متعاقب آن قیام آبان ۱۳۹۸ که طی آن، نیروهای مسلح رژیم



شرایطی هستند که در آن از استثمار و سرکوب خبری نباشد. کشاورزان خواهان حق آب و زمین و لغو باج های دولتی می باشند، زنان خواهان تساوی حقوق با مردان و رفع هر گونه ستم جنسیتی بر زن از جمله آزادی پوشش هستند، خلق های تحت ستم خواهان برخورداری از حق تعیین سرنوشت خویش بوده و اقلیتهای مذهبی خواهان آزادی عقیده می باشند، معلمان و پرستاران و بازنشستگان خواهان حقوقی مکفی که بتوان با آن بطور شایسته زندگی نمود هستند و غیره، اما تحقق همه این مطالبات منوط به نابودی سیستم سرمایه داری و قطع قطعی هر گونه سلطه امپریالیسم در ایران می باشد، امری که تنها با پیروزی یک انقلاب اجتماعی حاصل خواهد شد.

۶- هم تحلیل از ساختار اقتصادی - اجتماعی حاکم بر ایران و هم تجربه مبارزات طولانی کارگران و دیگر توده های تحت ستم در رژیم جمهوری اسلامی، دال بر صحت این حقیقت است که در زیر سلطه حاکمیت مناسبات امپریالیستی موجود و اعمال دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته ناشی از آن، امکان متشکل شدن کارگران و دیگر ستمدیدگان حتی در ارگان های صنفی خود وجود ندارد. اما از طرف دیگر، تجربه درخشان جریان مبارزه مسلحانه در گوردستان در اوایل روی کار آمدن جمهوری اسلامی نشان داد که در پرتو مبارزه مسلحانه توده ای، امکان متشکل شدن کارگران و دهقانان و ستمدیدگان دیگر فراهم می

۹- ما برای برانداختن رژیم جمهوری اسلامی و نابودی سیستم سرمایه داری در ایران و برپایی نظام اقتصادی - سیاسی ای مبارزه می کنیم که در آن حق برخورداری از "نان، کار، مسکن، آزادی و استقلال" باشد. نظامی که زنجیرهای سرکوب و اسارت را از پای کارگران، زحمتکشان، زنان، جوانان، خلفهای تحت سنم و اقلیت های مذهبی گسسته و تمام ثرونها و منابع طبیعی و نیروی انسانی بیکران موجود در جامعه را در خدمت زندگی توأم با رفاه و آزادی نوده ها به کار گیرد.

۱۰- با حاکم شدن نظام سرمایه داری وابسته در ایران بعد از رفرم های سال ۱۳۶۱، و با استمرار آن به خصوص تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، این

نظام با چنان شدت و وسعتی رشد یافته است که امروز آشکارتر از هر وقت دیگر، مبارزه با سُلطه امپریالیستی با مبارزه علیه سرمایه، گره خورده و از این رو عناصر سوسیالیستی انقلاب هر چه بیشتر تقویت گشته اند. با در نظر گرفتن این فاکتور عینی از یک طرف و از طرف دیگر نیاز طبقه کارگر به اتحاد با نیروهای طبقاتی ای که منافع آنان با نابودی نظام سرمایه داری وابسته حاکم و قطع قطعی سُلطه امپریالیسم در ایران تأمین می گردد، انقلاب (دموکراتیک نوین) با خلع ید از بورژوازی وابسته، به طبقه کارگر امکان می دهد که به اعتبار هژمونی اش در قدرت سیاسی، در اولین فرصت، مرحله انقلاب سوسیالیستی را آغاز کند.

دی ماه ۱۳۹۹

کمکهای مالی ... از صفحه ۲۰

انگلستان

- کودک کار ۱۰۰ پوند
هماره زندگان تاریخ ۱۰ پوند
کتاب هماره زندگان تاریخ ۳۰ پوند
چریک فدائی خلق خشیار سنجری ۱۰ پوند
سارا ۲۰۰ پوند
کتاب ۱۰۰ پوند
هماره زندگان تاریخ ۵۰ پوند

کانادا

- چریک فدائی خلق حسن نوروزی ۴۰۰ دلار
چریک فدائی خلق فاطمه حسن پور ۲۰۰ دلار
رفیق بهروز کتابی ۳۰۰ دلار
رفیق پری روشنی ۳۰۰ دلار
رفیق فاطمه رخ بین ۲۰۰ دلار
رفیق محمد رضا کامیابی ۲۰۰ دلار
چریک فدائی خلق رفیق محمد معصوم خانی ۱۵۰ دلار
چریک فدائی خلق رفیق طاهره قاسمی ۱۵۰ دلار

هلند

- چریک فدائی خلق رفیق کاظم سلاحی ۵۰ یورو
میز کتاب ۸۳ یورو

سوئد

- رفیق موسی آباد ۵۰۰ کرون
رفیق عزیز پور احمدی ۵۰۰ کرون
رفیق حسن بشیری ۵۰۰ کرون
رفیق مهشید معتضد ۵۰۰ کرون
بابوکان ۸۰۰۰ کرون

به یاد گرامی فرزندان مبارز و انقلابی خلقهای ایران. رفقا کرامت دانشجویان و خسرو گل سرخی در سالگرد جان باختن شان!

بخشی از دفاعیات فرزند پاک فدایی خلق، رفیق کرامت دانشجویان در بیدادگاه نظامی شاه



فدایی خلق کرامت دانشجویان

این قدرت، جز سرکوب هر گونه آوای رهایی و مردمی، وظیفه دیگری ندارد. به گلوله بستن کشاورزان، دهقانان و مبارزان راه مردم جز وظایف اصلی محسوب می شود. انقلابات مردم نشان داده است که بزرگ ترین قدرت ها نیز سرکوبی جز شکست ندارند. تمام مبارزان و مردم جهان به طور مداوم با اختلافات طبقاتی سر ستیز داشته اند و موفقیت هایی که در این راه نصیب خلق های محروم شده است، پیروزی مردم را تأیید می نماید.

www.siahkal.com

من به نفع زندگی، از شعر این توقع را دارم که اگر لازم باشد نه فقط شعار بل که خنجر و طناب و زهر باشد، گلوله و مشت باشد.



فدایی خلق خسرو گل سرخی

لطفا آیه های روشنفکری را مثل کاه و علف جلوی ما نریزید، چرا شعر نباید شعار باشد در جایی که زندگی کمترین شباهتی به خود ندارد. این کفر است که دنبال شعر ناب و جوهر سیال شعری سینه چاک دهیم.

www.siahkal.com

ثقل زمین گماست، من در گمای زمین ایستاده ام....!

فسره گل سرخی شاعر تاثیرگذار فدایی که بر سر هانش "پانه" نزد و کرامت دانشجویان که با شجاعت یک فدایی، ارتش و دیگر نیروهای سرکوبگر را انگل هایی فواند که پول می گیرند تا مردم را سرکوب بکنند و بکشند، در بیدادگاه رژیم شاه که جریان آن از تلویزیون پخش می شد با مایه گذاشتن از جان خود به دفاع از توده های در بند و تمت ستم ایران و راه انقلاب ظفرنمون آنها پرداختند و در رشد و گسترش جنبش انقلابی مسلمانان در ایران نقش به سزایی ایفا نمودند. آنان در این دادگاه، خلقی را سرفراز نمودند که با امید و دلهره در پای تلویزیون نشست و بی صبرانه در انتظار سرنوشت نبردی بودند که به خود آنها تعلق داشت. این دو گرد دلیر در روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۲ در حالی که به "پرا مرگ خود آگاه" بودند قدم به میدان تیر نهادند و با خون فویش نهال انقلاب در ایران را آبیاری کردند.

یاد گرامی و پر افتخارشان همواره در دل کارگران و ستم دیدگان ایران

زنده خواهد بود!

از رستاخیز سیاهکل تا انقلاب ۱۴۰۱ مردم ایران!



اجازه بدهید تا در همین جا همصدا با همه عزیزان دروذهای گرم خودمون رو نثار جانباختگان این جنبش از ژینا امینیها گرفته تا نیکاه و محمد مهدی کرمی ها و یا حداقل ۶۹ کودک جانباخته مثل کودک ۱۲ ساله بلوچ محمد رخشانی ... و اسرایی که هم اکنون در زیر شکنجه های قرون وسطایی دژخیمان جمهوری اسلامی به مقاومت مشغولند و همچنین خانواده های داغدیده شهدامون بکنیم که حق بزرگی بر گردن مردم ما و انقلاب مردم ما دارند و با وجود داغ بزرگی که در قلب اونهاست با وجود دردها و زخمهای التیام ناپذیر در چشم جسم و روح شون همچنان در مقابل جلادان حاکم ایستاده اند و به قول مبارز ایزه ای حسین سعیدی در مقابل ظالمان "گردن خم نمی کنند". درود بر اونها!

خب ما در پنجاه و دومین سالگرد رستاخیز سیاهکل هستیم و می دونیم که در ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹، پس از یک دوره طولانی کار مطالعاتی و تدارکاتی، گروهی از رزمندگان کمونیست ایران با حمله شجاعانه خودشون به پاسگاه سیاهکل، به رژیم شاه اعلان جنگ دادند و در جزیره ثبات ادعایی شاه و اربابان امپریالیستش طوفانی رو بوجود آوردند که هیچ وقت دیگر فرو ننشست، اونها با شلیک سلاح هاشون با این پیام که مبارزه با دشمن یعنی امپریالیسم و رژیم وابسته شاه نه تنها ممکن بلکه ضروری ست، با این پیام که امپریالیستها و رژیمهای جیره خوار آنها جز بره های کاغذی ای بیش نیستند، و بالاخره با این پیام که انقلاب کار توده هاست با نثار خون خودشون کوشیدند راه اصلی مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه با دشمنان را به کارگران و زحمتکشان نشون بدند و تأکید کردند که پاسخ قهر ضد انقلابی استثمارگران، قهر انقلابی ست. در همان حال، رزمندگان سیاهکل

جمهوری اسلامی و تغییر مناسبات سرمایه داری حاکم بر ایران رو همراه با خواست "نان، کار، مسکن و آزادی" فریاد می زند و برایش جان می دهند.

صحنه های شکوهمند مبارزاتی ای که توده های گرسنه و به پا خاسته، از کارگران زن و مرد محروم گرفته تا بیکاران و حاشیه نشینان و قیر خوابان و دختران و پسران در سراسر ایران از زاهدان تا مهاباد و از تهران تا ایزه و رشت و... اونها با دست خالی علیه نیروهای تا بن دندان مسلح این رژیم رقم زده اند، آنچنان تأثیر گذار و غیر قابل انکار بوده که باعث شده تا تحسین تمام مردم آزادخواه و وجدانهای بیدار در سراسر دنیا نسبت به مردم مبارز کشور ما و بویژه زنان آزاده برانگیخته بشه. تا جایی که شعارهای این جنبش انقلابی نظیر "نان، کار آزادی" حتی در کشورهای همسایه مثل افغانستان که مردم آزاده اونها نظیر ایران در زیر سلطه امپریالیسم و دار و دسته مرتجع طالبان قرار دارند بویژه توسط زنان دلیر افغان، پژواک بشه.

از طرف دیگه جمهوری اسلامی که جوابی برای انبوه مطالبات تلنبار شده و عادلانه مردم ما نداره در واکنش به اعتراضات به حربه همیشگی یعنی توسل به گلوله زندان و شکنجه متوسل شده. این رژیم در پناه چراغ سبز اربابان جهانی اش یعنی امپریالیستها در طول این ۵ ماه با کشتار و زخمی کردن و به بند کشیدن هزاران تن از تظاهر کنندگان، از کودک و نوجوان گرفته تا جوان و پیر و زن و مرد، ماهیت ضد خلقی و جنایتکار خودش رو حتی به عقب مانده ترین و غیر سیاسی ترین توده ها هم شناساند و به همه نشون داد که جز زبان قهر هیچ زبان دیگری رو نمی شناسه.

پیام فدایی: آنچه در زیر می آید متن سخنرانی رفیق چنگیز قبادی فر در مراسم یادمان دو روز بزرگ تاریخی (رستاخیز سیاهکل در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ و قیام پر شکوه توده ای در ۱۳۴۹ بهمن ۵۷) می باشد که در تاریخ ۵ فوریه ۲۰۲۳ در "کلاب هاوس" برگزار شد. "پیام فدایی" این سخنرانی را از گفتار به نوشتار تبدیل کرده و با برخی ویرایشات جزئی در اختیار علاقه مندان قرار می دهد.

با درود های گرم اجازه بدهید از طرف چریکهای فدایی خلق ایران از تک تک عزیزان و رفقای حاضر در این اتاق به خاطر این که با حضورشون امکان برگزاری این جلسه رو فراهم کردند قدردانی کنم. از رفقای برگزار کننده این جلسه هم سپاسگزارم که این امکان رو برای صحبت با شما عزیزان در اختیار من گذاشته اند. ما امشب در اینجا جمع شده ایم تا خاطره دو رویداد بزرگ مبارزاتی که در تاریخ جنبش آزادیخواهانه و رهایی بخش مردم ایران مثل دو ستاره یا اختر فروزان می درخشند را پاس داریم و با اتکاء به این آموزش مبارزاتی که "گذشته چراغ راهنمای آینده است" از برخی تجارب نهفته در اونها برای شرایط کنونی و انقلاب جاری درس بگیریم.

از طرف دیگر یک تقارن زمانی هم با یک رویداد بزرگ در این موقعیتی که ما هستیم وجود داره و اون اینه که ما در شرایطی به بزرگداشت یادمان این دو روز بزرگ تاریخی می پردازیم که کشور ما همانطور که همه می دونید قریب به ۵ ماه است که در آتش گرم یک جنگ انقلابی که توسط توده های مسلحشور ایران و بویژه زنان و مردان جوان شعله بر کشیده جمهوری اسلامی را به نفس انداخته است. انقلابی که از اعماق این جامعه برخاسته و طبقات محروم و تحت ستم، اکثریت معروف به "۹۹ درصدی ها" طی آن با هزار زبان ضرورت نابودی

راه افتاده بود که دیگر با هیچ تمهیدی قابل انکار و خاموش کردن نبود.

و اما عامل دوم در تداوم رستاخیز سپاهک و وجود یک تئوری انقلابی بود که با جمع بندی نتایج یکی از عمیقترین و گسترده ترین کارهای تحقیقاتی و به خصوص تحقیقات عینی از نتایج اصلاحات ارضی توسط جمعی از آگاه ترین و مصمم ترین کمونیستهای ایران در تبریز، تهران، مشهد و ساری و غیره صورت گرفته بود سرانجام به همت دو تن از بنیانگذاران فراموش نشدنی چریکهای فدایی خلق یعنی رفقا مسعود احمد زاده و امیر پرویز پویان به قلم درآمد و به مثابه قطب نمای انقلاب ایران در اختیار مبارزین و توده ها قرار گرفت.

این کتابها یکی "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" اثر رفیق کبیر امیرپرویز پویان و دیگری "تحلیلی از شرایط جامعه، مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" اثر رفیق کبیر مسعود احمد زاده یعنی یکی از بزرگترین تئوریسین های جنبش کمونیستی ایران بود که از او به عنوان "نابغه" یاد می شود. به همین دلیل است که سپاهک رو بر خلاف تبلیغات نادرست و عوامفریبانه نباید صرفا یک حرکت نظامی شجاعانه مجرد پنداشت. سپاهک یک حرکت انقلابی متکی بر یک تئوری مارکسیستی بود که بدون یک تئوری انقلابی جنبش انقلابی هم وجود نخواهد داشت. تئوری انقلابی ای که جنبش طبقه کارگر و توده های تحت ستم ما تا

اما تئوری مبارزه مسلحانه که از نظر ما انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم در شرایط مشخص جامعه ماست چی می گه و بر چه پا یه ای استواره؟ من به خاطر ضرورت پیشبرد بحث تنها به یکی دو نکته از میانی این تئوری که با بحث امشب ما و مسایل زنده امروز ارتباط داره اشاره می کنم و به خاطر محدودیت وقت از بقیه مسایل می گذرم.

مورد اول تحلیل ساختار نظام اقتصادی سیاسی حاکم بر کشور ماست:

ببینید اولاً این تئوری با تحلیل اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران این رو ثابت می کنه که در سایه گسترش نفوذ و سلطه امپریالیستها در ایران، جامعه ایران در یک پروسه از یک جامعه ای که فئودالیسم وابسته بر آن حاکم بود به تدریج به یک جامعه سرمایه داری وابسته تحت تسلط امپریالیستها بدل شده. مراد از نظام سرمایه داری وابسته نظامی ست که جهت حرکت سرمایه های اون رو سرمایه های جهانی

کتابهای "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" اثر رفیق کبیر امیرپرویز پویان و دیگری "تحلیلی از شرایط جامعه، مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" اثر رفیق کبیر مسعود احمد زاده یعنی یکی از بزرگترین تئوریسین های جنبش کمونیستی ایران بود که از او به عنوان "نابغه" یاد می شود. به همین دلیل است که سپاهک رو بر خلاف تبلیغات نادرست و عوامفریبانه نباید صرفا یک حرکت نظامی شجاعانه مجرد پنداشت. سپاهک یک حرکت انقلابی متکی بر یک تئوری انقلابی بود. سپاهک تجلی این اصل مارکسیستی بود که بدون یک تئوری انقلابی جنبش انقلابی هم وجود نخواهد داشت. تئوری انقلابی ای که جنبش طبقه کارگر و توده های تحت ستم ما تا آلمان فاقد آن بودند

خودشون رو به شکل سابق و فارغ از بیم و هراس مبارزات توده ای اداره کنند.

در نتیجه در تاریخ معاصر کشور ما این واقعیت ثبت شده که سپاهک سرآغاز جنبش مسلحانه و نقطه عطفی در مبارزات ضد امپریالیستی دمکراتیک در ایران است.

اما همیشه این سوال مهم مطرح بوده که چرا سپاهک چنین وزن و موقعیتی رو در تاریخ ایران کسب کرد و چی باعث شد که سپاهک و بر پاکندگان اون حرکت با وجود شکست دسته پارتیزانی شون فراموش نشوند و یاد و راه اونها در ذهن مردم ما جاودانه ماند؟ در اینجا باید به دو عامل مهم توجه کرد.

عامل اول وجود یک تشکیلات متشکل از آگاه ترین روشنفکران مارکسیست- لنینیست ایران بود که در پشت سپاهک قرار داشت و ادامه کاری اون رو تضمین کرد، یعنی تشکیلات چریکهای فدایی خلق. در آن مقطع، در حالی که شاه با بسیج ارتش و کشتن و دستگیری و اعدام رفقای سپاهک از نظر خودش "مساله" رو تمام شده اعلام کرد، عملیات چریک شهری چریکهای فدایی خلق، با خلق صحنه های اعجاب آور از دلاوری چریکهای زن و مرد، جریان مبارزه مسلحانه را تداوم داد و همه تبلیغات شاه را خیلی زود در هم کوبید. در حالی که دستگاه تبلیغاتی سرمست پیروزی بود، به طور مثال دو هفته پس از اعدام رفقای سپاهک تیمی به فرماندهی رفیق مسعود احمد زاده به کلانتری قلعهک حمله کرد و چند روز بعد هم فرسیو رییس دادگاه نظامی (قاضی صلواتی آن دوره) توسط تیمی از چریکهای فدایی خلق ایران به رهبری رفیق کارگر اسکندر صادقی نژاد به درک واصل شد. وقایعی که نشان می داد طوفانی در جزیره ثبات امپریالیستها به

در شرایطی که رژیم شاه آنقدر قدرقدرت به نظر می رسید که تصور می شد به هیچوجه ضربه پذیر نیست و حتی مبارزه علیهش تصور پذیر نبود با دست زدن به یک عملیات دلاورانه پارتیزانی چنان تأثیرات شگرف و عظیم سیاسی ای رو به جای گذاردند که آغاز گر دوره نوینی در صحنه سیاسی و تاریخ معاصر ایران شد. با این حرکت و با اعلام موجودیت تشکیلات چریکهای فدایی خلق و تداوم مبارزه مسلحانه، بذر یک روحیه نوین مبارزاتی در جامعه کاشته شد و فصل نوع دیگری از کار سیاسی، نوع دیگری از فعالیت های مبارزاتی و همچنین نوع جدید از اندیشه، هنر و ادبیات رزمنده و راهگشا آغاز شد.

خب پس از سپاهک، جامعه رخوت زده و مایوس دوره پس از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد و به خصوص پس از سرکوب خونین توده ها در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ جای خود را به یک جامعه در حال جوشش و مبارزه داد. به دلیل آن که مبارزه چریکهای فدایی خلق لازمه پیشرفت مبارزات توده ها بود، جامعه به جنبش مسلحانه و بویژه به فرزندان چریک فدائیش نیرو می داد و به تدریج توده های تحت ستم، در مقابله با دشمن، آنها را در چتر حمایت معنوی و بعدها هم مادی خود گرفتند.

کمتر از ۷ سال بعد، در تداوم مبارزات چریکهای فدایی خلق ایران و جنبش مسلحانه، فریاد توده ها در سراسر جامعه پیچید که "ایران را سراسر سپاهک می کنیم" و "فدایی فدایی تو افتخار مایی"، همان توده هایی که با الهام از فرزندان چریک فدایی شون با قیام شکوهمند و مسلحانه خودشان در ۲۱ و ۲۲ بهمن به مراکز سرکوب حمله کردند و پایان کار رژیم شاه رو جشن گرفتند. امپریالیستهای ذی نفع در ایران قبل از این قیام با توافق با یکدیگر در کنفرانس گوادلوپ یک نیروی ضد انقلابی یعنی دار و دسته خمینی جلاد را آماده کرده و در پیکر نجفش باد دمیده بودند تا در صورت سرنگونی رژیم توسط توده ها، آن دار و دسته ضد انقلابی را به صحنه بفرستند. به این ترتیب بود که امپریالیستها جمهوری اسلامی را به مردم ایران تحمیل کردند.

اما نگاهی به تاریخ ۴۴ ساله اخیر نشون میده که با وجود تداوم سلطه امپریالیستها در ایران و سلطه رژیم دست نشانده شان، نتایج و تأثیرات سپاهک به عنوان نقطه عطفی در تاریخ مبارزاتی ما و بدنبال اون انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ هیچ گاه اجازه نداد که امپریالیستها حتی با وجود سگ زنجیری جدیدشان در ایران بتوانند وضعیت تاریک و سکون قبرستانی جامعه دوره شاه قبل از سپاهک رو به ایران برگردانند و جزیره ثبات و امنیت

در ایران هم، ارتش و ضامنش یعنی سپاه پاسداران، نیروی انتظامی و بسیج و وزارت اطلاعات و خلاصه این نیروی قهر سازمانیافته، سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته و دولت اونها رو پا برجا نگاه داشته و حفظ می کنه. من فکر نمی کنم کسی مخالف این واقعیت باشه که اگر ارتش و سپاه و بسیج و وزارت اطلاعات نبودند، این رژیم ۴۴ سال که سهله حتی یک روز هم قادر به دوام حکومت ننگین خودش بر جان و مال مردم ما نبود.

در نتیجه فکر نمی کنم هیچ کسی با این اصل کلی تخالفی داشته باشه که طبقه کارگر هم به طور طبیعی برای به سرانجام رساندن انقلاب تنها با نابودی این ارتش و ضامن آن می تواند ماشین دولتی حاکم را در هم شکسته و به کسب قدرت سیاسی و ایجاد یک نظم نوین و آزاد نایل گردد.

با توجه به این حقیقت در تئوری چریکهای فدایی خلق ایران وظیفه پیشاهنگ، سازمان دادن یک مبارزه مسلحانه توده ای و طولانی علیه ماشین نظامی سرمایه داران حاکم یعنی ارتش و ضامین رنگارنگش می باشه.

از نظر تئوری راهنمای چریکهای فدایی خلق ایران هر خیزش اجتماعی بزرگی، هر شورش فرودستان و یا هر اعتصاب سراسری و در یک کلام هر انقلابی باید قادر به در هم شکستن ارتش و ماشین نظامی طبقه حاکم بشه. چون در غیر این صورت دشمنان مردم نظم ظالمانه شون را با تکیه بر نیروهای مسلحشون حفظ خواهند کرد.

اینها برخی از میانی تئوریک چریکهای فدایی خلق ایران و تحلیل هایی بودند که در پرتو اونها مبارزه مسلحانه در جنگهای سیاهکل آغاز شد و قطب نمای مبارزه چریکهای فدایی خلق ایران قرار گرفت و بن بست مبارزاتی حاکم بر جامعه را در هم شکست. به این ترتیب می بینیم که راه انقلاب ایران در تئوری مبارزه مسلحانه، با چه انسجامی و به صورت اثباتی ترسیم شده و با انبوهی از فاکتورهای غیر قابل انکار پشتیبانی شده.

حالا اجازه بدید که با در نظر گرفتن این تحلیلها، و با در نظر گرفتن میانی ای که این راه بر اونها استواره، به شرایط امروز ایران برگردیم و اون تحلیلها رو در پرتو پراتیک اجتماعی جاری محک بزنیم و مهمتر ببینیم که با توجه به این تجارب و بررسی خود شرایط عینی جامعه، چه وظیفه یا وظایفی در مقابل نیروهای پیشرو به طور کلی و جوانان آگاه و مبارز یا لیدرهای کف خیابان به طور مشخص قرار میگیره؟

در ۵ سال گذشته، کشور ما عرصه سه قیام بزرگ ارتش گرسنگان علیه سرمایه داران حاکم بوده: قیام ۹۶، ۹۸ و بالاخره جنبش انقلابی ۵ ماه اخیر! در این حرکتها، توده هایی که برای تغییر مناسبات ارتجاعی علیه تمامیت رژیم بلند شده اند، با صدایی رسا در شعارهای خودشون خواست "نابودی جمهوری اسلامی"، "این انقلاب"، "میریم تا سرنگونی"، "واک" به روزی که مسلح شویم و "نان کار آزادی" رو فریاد زده اند و با اعمال مستقیم خودشون که شدت و وسعت اون از قیام سال ۵۷ تا کنون پی سابقه بوده مثل حمله به کلانتری ها و مراکز سرکوب و نهادهای مالی و ایدئولوژیک و مجازات کردن نیروهای سرکوب، عزم خودشون برای هر فداکاری و هر شکلی از مبارزه رو به منظور به گورستان تاریخ سپردن جمهوری اسلامی نشون داده اند.

گرفتند که پروسه سازمان یابی طبقه کارگر در ایران با مثلاً روسیه و چین و ... متفاوت و در درجه اول منوط به آغاز مبارزه مسلحانه و گسترش اونه.

در مقابل مبارزه مسلحانه مورد نظر چریکهای فدائی خلق این وظیفه قرار داره که با نقب زدن به قدرت تاریخی توده ها و جاری ساختن و گسترش مبارزات توده ها و طبقه کارگر در جامعه، دیکتاتوری حاکم را به چالش بکشد و در سد این دیکتاتوری شکاف ایجاد بکنه تا شرایط برای بسیج توده ها و طبقه کارگر در جریان مبارزه، و تشکیل ارتش توده ای به منظور در هم شکستن ماشین دولتی در جریان یک جنگ طولانی فراهم بشه.

همه ما می دونیم که مساله اصلی هر انقلاب به قول لنین مساله حل قدرت دولتی و در شرایط ما یعنی تسخیر اون توسط طبقه کارگره. بدون کسب قدرت سیاسی، بدون در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و انهدام نظام اقتصادی سیاسی موجود هر تغییری هم که در شکل حاکمیت صورت بگیره به خوشبختی و آزادی مردم منجر نخواهد شد.

اما دولت و یا قدرت دولتی چیه و از چی ساخته شده؟ دولت از نظر علمی و مارکسیستی چیزی نیست جز ارگان سیادت طبقاتی یک طبقه بر طبقه یا طبقات دیگر. خُب حالا این سیادت طبقاتی طبقه حاکم چگونه و با چه ابزاری علیه طبقه محروم اعمال می شه؟ روشنه که طبقه حاکم اساساً با اتکاء به نیروهای مسلح خودش و توسط ماشین نظامی خودش سیادتش رو بر جامعه و بر طبقات دیگر اعمال و نظم جاری رو ازش حفاظت می کنه. در واقع دولت یعنی ارتش و ضامینش به اضافه دستگاه بوروکراسی.

یعنی امپریالیستها تعیین می کنند، به طوری که در تقسیم کار سرمایه داری جهانی، کارکرد این نوع نظامها و گردانندگانش تسهیل کردش و سودآوری سرمایه های امپریالیستی و بسط نفوذ این سرمایه ها و کلاً تحکیم حاکمیت امپریالیسم در تمام شئونات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی سرمایه داران جهانی ست.

بنابراین، تحت حاکمیت یک چنین مناسبات و سیستمی، تمامی تضادهای این جامعه تحت الشعاع یک تضاد اساسی و عمده قرار گرفته و اون هم تضاد بین خلق و امپریالیسم هستش. در جامعه ما، این تضاد با از بین رفتن سلطه امپریالیستها بر ایران حل می شود.

برای جلوگیری از تحریفات و بد فهمی های رایج باید تاکید کنم منظور از امپریالیسم، قدرتهای غارتگر بین المللی و سرمایه داران جهانی هستند که از کانال بورژوازی وابسته ایران و رژیم حاکم، بر جامعه ما حکمرانی می کنند. مراد از خلق هم طبقه کارگر، دهقانان و خرده بورژوازی شهر و روستاست.

مورد دوم نقش دیکتاتوری به عنوان روبنای ذاتی این نظام است:

یکی دیگر از جمع بندی های تئوری مبارزه مسلحانه اینه که روبنای نظام سرمایه داری وابسته در ایران جز یک دیکتاتوری عریان متکی بر سرنیزه نیست که ماهیتاً با روبنای سرمایه داری کلاسیک یعنی دموکراسی بورژوازی (در هر حدی) فرق داره. در ایران تحت سلطه، دیکتاتوری، امری ذاتی و تفکیک ناپذیر از حاکمیت نظم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم، فارغ از شکل و فرم و آرایش سیاسی (دولت) است.

خب حالا ما چه نتیجه ای می گیریم؟ یکی از نتایج مستقیم چنین روبنای سیاسی، یعنی دیکتاتوری عریان، سرکوب قهر آمیز تمامی حرکات و تلاشهای کارگران و توده ها برای تشکل یابی و پیشبرد یک مبارزه مسالمت آمیز، مسدود ساختن تمام منافذ مبارزه سیاسی چه توسط ابزار و ساز و کار های "قانونی" و چه در عمل با حاکم کردن خفقان در جامعه است.

در نتیجه پس از تحلیل ساختار اقتصادی - سیاسی جامعه، و توضیح روبنای نظام سرمایه داری وابسته ایران، چریکهای فدایی خلق به جای دنباله روی کورکورانه از جریانان فکری غالب که اغلب زیر نفوذ و استیلای نظرات حزب توده خائن بود و یا وام گرفتن از تئوریهای وارداتی، با اتکاء به واقعیات مشخص جامعه ایران و تجارب مبارزاتی کسب شده سایر انقلابات نتیجه

برای پاسخ به این سوال باید مقدمتاً توجه کرد که همونطور که اشاره کردم و همه ادعان دارند این جنبش، به دلایل تاریخی متعدد و از جمله یک نسل کشی خونین از انقلابیون و مبارزین در دهه ۶۰، یک جنبش توده ای خودبخودی، فاقد تشکل، فاقد یک رهبری با یک برنامه مبارزاتی ست که بتونه راه اصلی مبارزه و چشم انداز اون رو برای مردم به پا خاسته روشن بکنه. اما توده های به جان آمده، بویژه جوانانی که در کف خیابان در این مبارزات درگیرند، یک رادیکالیسم بی نظیر را همراه با ظرفیتهای بسیار بزرگ در ادامه مبارزات کنونی و ارتقاء سطح جنبش از خود نشان داده اند که به جرات می توان گفت از بسیاری از باصطلاح پیشروان مدعی طبقه کارگر جلوتر بوده است.

تجربه ۴۴ سال حاکمیت جمهوری اسلامی نشون داده که دیکتاتوری حاکم هیچ زبانی به جز زبان زور و قهر رو نمی شناسه. هر گونه اعتراض برای مطالبات صنفی و یا حق تشکل صنفی موضوعی امنیتی تلقی می شه که با مجازات محاربه، به زندان و و حتی مرگ ختم می شه. در ایران هیچ نیرویی با صرف مبارزه مدنی و مسالمت آمیز، و کلا با کار آرام سیاسی قادر به نابودی دشمن و رسیدن به آزادی و حتی حفظ خود در برابر پلیس سیاسی و سرکوب وحشیانه نیست.

در ایران به دلیل ساختار و ماهیت حکومت، برای کسب قدرت سیاسی توسط توده ها و رهبری طبقه کارگر یک مبارزه سیاسی-نظامی لازمه. ببینید انقلاب برای آنکه پیروز شود باید حداقل به اندازه ضد انقلاب نیرو بسیج کند. اگر ضد انقلاب پس از قیام بزرگترین نیروی خود را صرف سازماندهی و آرایش نیرو های مسلح خود کرده انقلاب نیز می بایست و هم اکنون نیز می باید بیشترین نیروی خود را صرف سازماندهی نیرو های مسلح توده ای کند برای سرنگونی رژیم و به پایین کشیدن بورژوازی حاکم همونطور که در چشم انداز مبارزه رزمندگان سیاهکل بود باید عامل اساسی سلطه و بقای این رژیم و طبقه حاکم یعنی ارتش و ضمایم ضد خلقی اش مثل سپاه و ... را نابود کرد و اونها رو با نیروهای مردمی، با ارتش مردمی جایگزین کرد. کاری که اساساً در جریان یک مبارزه مسلحانه و جنگ توده ای و طولانی امکانپذیره.

در جریان چنین جنگی و زیر پوشش قدرت آتش سلاح ست که مبارزات صنفی و سیاسی توده ای، جنبشهای طبقه کارگر و سایر اقشار امکان بقاء و ادامه کاری پیدا می کنه و امر بسیج و سازماندهی توده ها به مثابه نیرویی که قادر به انقلابه امکانپذیر می شه.

در چنین پروسه ای ست که از پیوند بین روشنفکران طبقه کارگر با طبقه، از پیوند آگاهی سوسیالیستی و جنبش های

در ایران به دلیل ساختار و ماهیت حکومت، برای کسب قدرت سیاسی توسط توده ها و رهبری طبقه کارگر یک مبارزه سیاسی-نظامی لازمه. انقلاب برای آنکه پیروز شود باید حداقل به اندازه ضد انقلاب نیرو بسیج کند. اگر ضد انقلاب پس از قیام بزرگترین نیروی خود را صرف سازماندهی نیرو های مسلح خود کرده انقلاب نیز می باید بیشترین نیروی خود را صرف سازماندهی نیرو های مسلح توده ای کند. برای سرنگونی رژیم و بورژوازی حاکم همونطور که در چشم انداز مبارزه رزمندگان سیاهکل بود باید عامل اساسی سلطه و بقای این رژیم و طبقه حاکم یعنی ارتش و ضمایم ضد خلقی اش مثل سپاه و ... را نابود کرد و اونها رو با نیروهای مردمی، با ارتش مردمی جایگزین کرد. کاری که اساساً در جریان یک مبارزه مسلحانه و جنگ توده ای و طولانی امکانپذیره.

ارتجاعی علیه تمامیت رژیم بلند شده اند، با صدایی رسا در شعارهای خودشون خواست "نابودی جمهوری اسلامی"، "این انقلابه"، "میریم تا سرنگونی"، "وای به روزی که مسلح شویم و "نان کار آزادی" رو با تمام قدرت فریاد زده اند و با اعمال مستقیم و رادیکال خودشون که شدت و وسعت اون از زمان قیام سال ۵۷ تا کنون بی سابقه بوده مثل حمله به کلانتری ها و مراکز سرکوب و نهادهای مالی و ایدئولوژیک و مجازات کردن نیروهای سرکوب، عزم خودشون برای هر فداکاری و هر شکلی از مبارزه رو به منظور به گورستان تاریخ سپردن جمهوری اسلامی نشون داده اند.

اما پاسخ جمهوری اسلامی عدم توجه به ابتدایی ترین خواستهای صنفی مردم، و در عوض سرکوب قهرآمیز و زندان و شکنجه و اعدام بوده. در جریان همین انقلاب اخیر، همه می دانند که جمهوری اسلامی با ترور و اعدام و کشتار ۵۲۰ نفر، (تا ۲۰ دی ماه) و زخمی کردن، کور کردن و شکنجه های جسمی و روحی هزاران نفر و همچنین با دستگیری های بی سابقه بیش از ۲۰ هزار تن که یادآور جنایات خونین دهه ۶۰ است توانسته تاکنون در مقابل این جنبش بایستد و دامنه و شدت آن را موقتاً کم کند. البته باید توجه کنیم که فقدان رهبری و تشکل در این جنبش عامل مهم دیگری در سیر حرکتی و کم دامنه شدن این روزهای این جنبش بوده.

خُب برای هر انسان مبارز و واقعا خواهان نابودی چنین رژیم و سیستم سرکوبگرانه ای، برای چشمان خیره به حقیقت، این واقعیات این سوال اجتناب ناپذیر رو پیش میاره که "چه باید کرد؟" و بطور می شه موانع کنونی مقابل پیشروی جنبش توده ها رو از میان برداشت؟

همه ما می دونیم و شاهد بودیم که در طول ۵ ماه گذشته جامعه به خروش درآمده ما درگیر یک جنگ حقیقی با استثمارگران حاکم و رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بوده که گرچه در روزهای اخیر در اشکال خیابانی خودش کمتر شده اما در اشکال متنوع نظیر حملات مسلحانه و قهر آمیز شبانه به مراکز سرکوب و نهادهای ایدئولوژیک، شعار دهی سیستماتیک در شبها در محله های مختلف، و سایر اشکال اعتراضی بزرگ و کوچک همچنان ادامه داره.

آتش این جنبش انقلابی گرچه به بهانه قتل فجیع ژینا امینی، دختر کرد در تهران، به دلیل عدم رعایت حجاب اسلامی بر افروخته شد، اما فکر نمی کنم کسی انکار کنه که این آتش ریشه در تضادهای حاد طبقاتی ای داره که در طول ۴۴ سال گذشته به خاطر پیشبرد سیاستهای غارتگرانه امپریالیستها توسط سرمایه داران حاکم و رژیم حامیشان در تمام عرصه های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی هر چه بیشتر بر ابعاد و عمق اونها اضافه شده.

تداوم سیاستهای اقتصادی دیکته شده نهادها و دولتهای امپریالیستی مثل خصوصی سازی و هدایت منابع و ثروتهای کشور در راستای پیشبرد سیاستهای جنگی امپریالیستها، غارت و استثمار وحشتناک کارگران و زحمتکشان و سقوط روزمره حیات آنان به زیر خط فقر، دزدی و فساد نهادینه شده در دستگاه حاکمیت، گرانی و تورم سرسام آور و درهم شکسته شدن شیرازه زندگی معلمان و بازنشستگان و پرستاران و...، نابودی محیط زیست به دلیل سودجویی سرمایه داران، سرکوب سیستماتیک بدیهی ترین حقوق نیمی از آحاد جامعه یعنی زنان که تحمیل حجاب اجباری یکی از آنهاست، تعقیب و پیکرد اقلینهای مذهبی و سرکوب وحشیانه حقوق و مطالبات خلقهای تحت ستم باعث شده که جامعه ما در یک کلام به یک اردوگاه بزرگ بردگی خلقها و زندانی بزرگ برای کارگران و زحمتکشان، تحت مدیریت و سلطه امپریالیستها و سرمایه داران جیره خوار اونها تبدیل بشه. اردوگاهی که هر روز در اون اعتراض و قیام و شورشی به منظور نابودی این رژیم جنایتکار صورت می گیره.

یک نگاه کوچک به تضادهای جامعه تحت سلطه ما نشون می ده که در حداقل ۵ سال گذشته، کشور ما عرصه سه قیام بزرگ ارتش گرسنگان علیه سرمایه داران حاکم بوده: قیام ۹۶، ۹۸ و بالاخره جنبش انقلابی ۵ ماه اخیر! در تمام این حرکتها بزرگ، توده هایی که برای تغییر مناسبات

تاکتیک نیست. بلکه تمامی این کارهای نظامی باید با کار تبلیغی و ترویجی، با پخش اعلامیه‌های توضیحی و مقابله با تبلیغات و ایده‌های ضد انقلابی دشمن، نظیر آلترناتیوهای امپریالیستی و در یک کلام پیشبرد یک برنامه عمل انقلابی گره بخورد.

بدون شک جوانانی که با واقعیات محل زندگی و کار و فعالیت خود آشنا بوده و به آن اشراف دارند می‌توانند بسته به امکانات و توان خویش وظایف مشخصی را در جلوی این هسته‌های سیاسی نظامی بگذارند، اما تا آنجا که به مبارزه مسلحانه این هسته‌ها باز می‌گردد، این شکل ابزار پیشبرد یک استراتژی، استراتژی بسیج توده‌ها و طبقه کارگر برای یک جنگ توده‌ای طولانی و تشکیل یک ارتش توده‌ای است که بتواند به عامل بقای این نظام و رژیم یعنی ارتش و سپاه ضد خلقی ضربه بزند، آن را پراکنده و زمین گیر سازد و تحت یک برنامه انقلابی سرانجام نابودی نظام ارتجاعی حاکم را امکان پذیر سازد.

اجازه بدید به عنوان جمع بندی من بر یکی دو نکته حیاتی دست بگذارم و رویشان تاکید کنم و بحثم رو تموم کنم.

هیچ تحلیلی از شرایط مشخص کنونی، بدون درک وابستگی نظام سرمایه داری حاکم بر کشور ما، بدون شناخت از ماهیت ساختار اقتصادی-سیاسی نظام حاکم و این که دیکتاتوری عریان روبنای ذاتی این نظام است، و بدون فهم این که در شرایط کنونی هر مبارزه سیاسی برای تداوم خود به ناچار باید بر اساس مبارزه مسلحانه سازمان یابد، راه به جایی نخواهد برد و موجب آزادی و رهایی توده‌ها و طبقه کارگر نخواهد شد. این را تمام واقعیات جاری به اثبات رسانده است.

جوانان آگاه ما و همه نیروها و عناصر پیشاهنگ باید با حرکت جهت تشکل و مسلح شدن علیه رژیم، و سازمان دادن مبارزه مسلحانه علیه ماشین نظامی جمهوری اسلامی با چشم انداز تشکیل ارتش خلق برای در هم شکستن ارتش و سپاه و ضمایمشان در جهت پیشبرد جنبش توده‌ها گام بردارند. از این طریق می‌توان یاد رزمندگان سپاهکل را گرامی داشت و برای صیقل دادن به تئوری چریکهای فدائی خلق، تئوری انقلاب ایران قدم‌های عملی برداشت.

در خاتمه یکبار دیگر به رزمندگان سپاهکل، به توده‌های جانباخته در قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن سال ۵۷ و بالاخره به تمام شهدای راه آزادی و سوسیالیسم درود می‌فرستم و امیدوارم که با شرکت فعالانه تک‌تک رفقا و دوستان در بخش پرسش و پاسخ بتونم کاستی‌های بحث رو با کمک شما برطرف کنم.

مراد از فعالیت هسته‌های سیاسی-نظامی صرفاً برداشتن سلاح و مقابله با دشمن صرفاً به عنوان یک تاکتیک نیست. بلکه تمامی این کارهای نظامی باید با کار تبلیغی و ترویجی، با پخش اعلامیه‌های توضیحی و مقابله با تبلیغات و ایده‌های ضد انقلابی دشمن، نظیر آلترناتیوهای امپریالیستی و پیشبرد یک برنامه عمل انقلابی گره بخورد. بدون شک جوانانی که با واقعیات محل زندگی و کار خود آشنا بوده و به آن اشراف دارند می‌توانند بسته به امکانات و توان خویش وظایف مشخصی را در جلوی این هسته‌های سیاسی نظامی بگذارند، اما تا آنجا که به مبارزه مسلحانه این هسته‌ها باز می‌گردد، این شکل ابزار پیشبرد یک استراتژی، استراتژی بسیج توده‌ها و طبقه کارگر برای یک جنگ طولانی و تشکیل یک ارتش توده‌ای است که بتواند به عامل بقای این نظام و رژیم یعنی ارتش و سپاه ضد خلقی ضربه بزند، آن را پراکنده و زمین گیر سازد و تحت یک برنامه انقلابی سرانجام نابودی نظام ارتجاعی حاکم را امکان پذیر سازد.

تلاش برای ارتقاء آگاهی سیاسی مبارزین تشکیل دهنده این هسته‌ها از طریق مطالعه مارکسیسم، مطالعه تجارب مبارزاتی نسلهای گذشته و همچنین کشورها و انقلابات دیگر، این مبارزین انقلابی را در جهت پیشبرد مبارزاتشان پرتوان خواهد ساخت و باید به عنوان یک وظیفه در مقابل خود قرار بدهند.

این هسته‌ها بنا به توان خودشون از جمله می‌توانند با شناسایی عوامل سرکوب در کف خیابان به ویژه لباس شخصی‌ها، مزدوران سرکوب‌گر را به سزای اعمال خود برسانند. این هسته‌ها می‌توانند عناصر حراست در محیط دانشگاه‌ها و کارخانه‌ها، دادستان‌ها و قاضی‌های صادر کننده احکام مجازات مرگ را شناسایی، مجازات و از صحنه حذف کنند. فراموش نکنیم که در جریان ۵ ماه جنبش اخیر به اعتراف خود مقامات جمهوری اسلامی، از جمله سردار فدوی در جریان درگیریهای خیابانی و ترورهای نیروهای رژیم تا پایان نوامبر سال گذشته حداقل ۶۰ نفر از مزدوران جمهوری اسلامی کشته شده‌اند که بسیاری از آنان با ضربات چاقو و یا گلوله کشته شده‌اند.

باید توجه کرد که عملیات نظامی ضمن ایجاد رعب و وحشت در میان نیروهای سرکوب‌گر به تظاهرات توده‌ای و به اعتصابات کارگری فضای رشد داده و به عنوان ریسمانی آنها را به یکدیگر متصل و در یک مسیر جاری خواهد ساخت. وجود یک نیروی مسلح به مردم به پا خاسته هم اعتماد به نفس و انرژی مبارزاتی و قاطعیت بیشتری خواهد داد. البته روشن است که مراد از فعالیت هسته‌های سیاسی-نظامی صرفاً برداشتن سلاح و مقابله با دشمن صرفاً به عنوان یک

خودبخودی طبقه کارگر امکان ساختن یک حزب کمونیست یک حزب مستحکم و واقعی طبقه کارگر شکل می‌گیرد که برای اعمال هژمونی این طبقه در انقلاب علیه امپریالیسم و سرمایه داران حاکم ضروری است.

درست به دلیل چنین حقایقی است که - بارها چه در زمان رژیم وابسته شاه و چه خلف اش رژیم مزدور جمهوری اسلامی در جریان جنبش‌های توده‌ای ثابت شده - چریکهای فدایی خلق در مواجهه با سوالاتی که امروز در مقابل انقلاب مردم ما قرار داده مطرح می‌کنند که معضل کنونی و وظیفه مبرم، مساله سازماندهی مسلح توده‌هاست. بر این اساس از نظر ما وظیفه نیروهای مدعی پیشاهنگ و طبقه کارگر و وظیفه نیروهای جوان و آگاه داخل کشور که بار اصلی جنبش رو به دوش می‌کشند این است که در مقابل سرکوب خونین جمهوری اسلامی باید سازماندهی و تسلیح توده‌ها را در چشم انداز مبارزات خودشون قرار بدن. در شرایط کنونی تشکیل هسته‌های سیاسی - نظامی راه حل چنین معضلی است.

تا اونجایی که مجازیم صحبت کنیم گام اول چنین برنامه‌ای ایجاد و گسترش رابطه جوانان آگاه و مبارز با رفقای همفکر که بویژه در سطح محلات در ۵ ماه اخیر یکدیگر را بیشتر شناخته و فعالانه و شانه به شانه در تظاهرات شرکت کرده‌اند می‌باشد؛ رابطه‌ای که هدفش تشکیل هسته‌های سیاسی - نظامی کوچک و مخفی توسط این لیدرها یعنی جوانان آگاه و مبارز است. این هسته‌ها باید با تهیه سلاح، آموزش نظامی و یادگیری فن استفاده از سلاح و تهیه امکانات مالی برای ادامه کاری و بقای خود، در پروسه رشد و تحکیم خویش، مقابله هدفمند با رژیم و نیروهای سرکوب را در برنامه خود قرار بدهند.

البته این کاریست که همین الان در واقعیت عینی تا حدی در شهرهای مختلف جریان دارد و نمود اونها در جریان عملیات و تعرض‌های شبانه به مراکز سرکوب و کوکلت اندازی به نهادها و دفاتر دولتی و یا مجازات مزدوران رژیم در شهرهای گوناگون قابل رویت است. اینجاست که ما می‌بینیم که تجارب و آموزشهای سپاهکل و تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک از آنجا که پاسخگوی نیازهای جامعه است در پراتیک اجتماعی حتی جوانانی که ممکن است به این تئوری اشراف هم نداشته باشند، به کار گرفته شده است.

شهربانی و همچنین شرایط زندان های قصر، قزل قلعه و اوین در تهران و زندان های ارگ کریم خانی و عادل آباد در شیراز را هم تجربه کردم و با خود م دارم؛ و البته حبس در سلول های این زندان ها و سلول های کمینه مشترک ضد خرابکاری - نامی که آن موقع داشت- را هم از سر گذرانده ام و تجربه های آن دوره ها رو هم با خودم حمل می کنم.

صحبت های امشب هم در رابطه با تجربه های خودم و شکنجه هایی که بر من اعمال

شده و هم در مورد زندانیانی خواهد بود که از نزدیک شاهد شکنجه های آنها بوده ام. که در هر مورد با نام زندانی بطور مستند به آنها اشاره خواهم کرد.

قبل از دستگیری، من تحت مسئولیت یکی از بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق، رفیق عباس مفتاحی در تهران فعالیت می کردم و در همین رابطه خانه ای اجاره کرده بودم که در حدود ساعت ۴ یا ۵ بعد از ظهر در همان خانه توسط ساواک دستگیر شدم.

ساواکی ها در بدو دستگیری اذیت و آزار و کتک زدن را شروع کردند و بعد هم چشم هایم را بستند و سوار ماشینی کردند تا به بازداشتگاه ببرند. من چون اطلاعاتی از زندانهای شاه داشتم بدون اینکه جانی را ببینم متوجه شدم که مرا به اوین می برند. پس از رسیدن به اوین پارچه ای که روی چشمانم بود و چشمانم را با آن بسته بودند را باز کردند. در ابتدا مشخصات مرا پرسیدند که من هم خیلی راحت خودم را با نام مستعاری که داشتم معرفی کردم و گفتم من عباس جهانگیری هستم. که بازجو یک لیخندی زد و من از این لیخند احساس کردم که باید چیز هایی از من بدانند. به همین دلیل هم خیلی مشکوک شدم. بعد مرا به کنار اتاقی بردند که درش باز بود در آنجا یکی از رفقایم را دیدم که با پاهای باند پیچی شده که ناشی از شکنجه بود، روی صندلی نشانداده شده بود. همین که وضع او را دیدم دستم آمد که از چه طریق به خانه اجاره ای من رسیده اند و حدودا چه چیز هایی رو شده.

بعد که مرا به اتاق شکنجه بردند دیگه حرفی از مشخصات مستعار خودم نگفتم و خودم را با نام اصلی معرفی کردم.

تجربه من از شکنجه های ساواک تحت رهبری پرویز ثابتی



کوشش من در این جلسه اینه که تجارب خودمو به جوان هایی که در رژیم سلطنتی زندگی نکرده اند و دیکتاتوری محمدرضا شاهی را به عینه ندیده اند، منتقل بکنم. تا معلوم بشه که اگر کسی سلطنت را میخواد باید بداند که با سلطنت ساواک هم خواهد بود. سلطنت ساواک را می آورد با خودش ساواک که یک ارگانیه شبیه همین وزارت اطلاعات کنونی که مردم علیه اش دارند مبارزه می کنند و بپاخاستند. در واقع این وزارت اطلاعات خودش فرزند همین ساواک است که خودش داستانی دارد که می شود بعد به آن پرداخت. در نتیجه با خواست سلطنت به طور طبیعی باید به شکنجه و زندان و اعدام هم لبیک گفته بشود. بنابراین، مستند سازی جنایات ساواک و روشها و شیوه های کار این دستگاه جهنمی و وحشی با شکنجه های ذاتی سبک کارهایش، کمک بزرگی است تا جوانان ما به طور زنده با این دستگاه امنیتی و سلطنت پهلوی آشنا بشوند و با آگاهی واقعا بتوانند آینده خودشون را رقم بزنند.

چنین جلساتی با مستندسازی جنایات ساواک در واقع این امکان رو به جوانها میده که آگاهانه تاریخ کشور خودشون را بشناسن و بر اساس این شناخت و این تاریخ، تصمیم بگیرند و فریب تبلیغات دروغین رسانه های معلوم الحال را نخورند.

من یکی از زندانیان سیاسی در رژیم شاه بودم که در ۱۹ سالگی در ۱۳ مرداد ۱۳۵۰ در خانه ای در خیابان خوش تهران دستگیر شدم و تا ۲۰ دی ماه ۱۳۵۷ که آخرین دسته زندانیان سیاسی با انقلاب مردم آزاد شدند در زندان بودم. در مدت بیش از ۷ سال که در زندان بودم تجارب برخی از شکنجه گاه های ساواک و

پیام فدایی: آنچه در زیر می آید متن سخنرانی رفیق فریبرز سنجرى در "کلاب هاوس" است که در تاریخ ۱۹ فوریه ۲۰۲۳ ایراد شد. پیام فدایی متن این سخنرانی را از گفتار به نوشتار تبدیل کرده و با برخی ویرایشهای جزئی به اطلاع علاقه مندان می رساند.

با تشکر از همه عزیزانی که در جلسه حضور دارند و همچنین سپاس می فرستم به رفقای که این جلسه را برگزار

کردند. قبل از هر چیز لازم می دانم که ضرورت برگزاری جلسه امشب رو در ابتدا توضیح بدم. گرچه رفیق آدمین توضیحات کافی داد ولی این کمک می کنه که ما انتظارمان از جلسه روشن باشه.

همه می دانید که به دنبال فعالیت های سلطنت طلب ها و حملات شون به نیروهای آزادیخواه و چپ و کمونیست، اخیراً پرویز ثابتی که سالها رئیس اداره سوم ساواک و در دوره ای فرد شماره ۲ ساواک شناخته می شد، و بعد از خروجش از ایران سالها از انظار مردم به دور بود یک باره در تظاهرات سلطنت طلبان در لوس آنجلس حضور علنی پیدا کرد. نمایش دادن او در این تظاهرات به باور من یک پیام روشن از طرف سلطنت طلب ها به مردم بود و چنین پیامی را در خودش داشت. با توجه به این که ساواک به عنوان ارگان امنیتی رژیم شاه با شکنجه و جنایت علیه مردم مبارز ایران شناخته می شه، آن پیام روشن این بود که آلترناتیو سلطنت که رسانه های غربی اینقدر برایش تبلیغ می کنند، اگر به سر کار بیاد با ساواک و ثابتی جنایتکار و بقیه ساواکی های بی همه چیز همراه خواهد بود. یعنی اگر روزی به هر دلیلی سلطنت بتونه در ایران دوباره به قدرت برسه که امیدوارم مردم ما هرگز چنین روزی را نبینند این ها را هم با خودش به ایران خواهد آورد، چون لازمه کار در این نظام سیاسی، ساواک و همین ساواکی ها هستند. اساساً وجود ساواک به عنوان یک نهاد سرکوبگر امنیتی از سلطه سلطنت جدایی ناپذیره. همانطور که وجود شکنجه و زندان و اعدام و قتل هم با وجود ساواک تنیده شده است.

نقش ادم مهربان و خوب را بازی کند و برای تو داستان بگه که تو جوانی بیا حرفه‌ای را بزنی و خودم آزادان می‌کنم و فلان. یعنی در حالیکه یک چهره‌های خشنی را مقابل تو می‌گذاشتند در اون ور هم یک چهره به اصطلاح مظلومی هم قرار می‌دادند که او تو را به حرف زدن و در نتیجه خلاصی از شکنجه تشویق بکند.

به هر حال در بهمن سال ۵۰ مرا به دادگاه بردند که به دادگاه ۲۳ نفر معروف شده بود. ولی تا بر پای به اصطلاح این دادگاه در تمام مدت ۷ ماه چندین بار بازجویی شده و شلاق خورده و مورد ضرب و شتم قرار گرفتم. در تمام این بازجویی‌ها همیشه به من می‌گفتند که تو اطلاعات ات را نداده‌ای و به همین خاطر هم از شلاق زدن باز نمی‌ماندند. البته این را هم اضافه کنم که مدتی بعد از اینکه در این اتاق عمومی بودم یک روز علی میهن دوست از رهبران مجاهدین را به اتاق ما منتقل کردند و او در فرصتی به من گفت که با کسی هم سلول بوده که با برادرم کیومرث در ارتباط بوده و می‌گفته که کیومرث خانه‌ای در نظام آباد داشته که به دلیل یک انفجار کوچک مجبور شده آنجا را تخلیه کند. وقتی من این خبر را شنیدم حیال‌م راحت شد چون دیگر خطری از طرف من کیومرث و رضا یثربی را تهدید نمی‌کرد. در یکی از همین بازجویی‌ها تهرانی با چک و لگد افتاده بود به جان من و می‌گفت محل اختفای کیومرث را بگو که من هم تنها می‌گفتم که من نمی‌دانم. ولی خوب دیگه می‌دانستم که چرا مرا می‌زند چون فهمیده بودند که من محل خانه را می‌دانستم ولی به آنها نگفته‌ام. در سال ۵۰ بعد از پایان آن پیدادگاه شاه، محکومیت حبس ابد به من دادند. در اسفند سال ۵۰ به زندان شهرستانی منتقل شدم. و بعد به دلیل برخوردی که با یکی از نگهبانان زندان موقع ملاقات داشتم مرا به زندان شیراز تبعید کردند. در اواخر سال ۵۲ از شیراز دوباره آوردم به تهران و به زندان قصر ولی دو روز بیشتر در زندان قصر نبودم و از آنجا بردم زندان قزل قلعه. در این زندان که در یک سلول انفرادی بودم دوباره بازجویی‌ها شروع شد یعنی پس از گذشت ۲ سال از زمان دستگیریم مجدداً و به دفعات متعدد مرا به اتاق شکنجه می‌بردند و مورد شکنجه و اذیت و آزار قرار دادند. این بار بازجوهای جلادهائی بودند به نام رسولی (که اسم اصلی اش ناصر نوذری است) که با نوچه اش "آرش" (فریدون توانگری که در جمهوری اسلامی اعدام شد) به هر مناسبتی مرا به شلاق می‌بستند و یا شکنجه‌های دیگر را بر من اعمال می‌کردند. مثلاً نمی‌گذاشتند بخوابی یا اینکه سوزان می‌کردند توی ناحیه‌ها از این کارها. دو سال قبل که تازه دستگیر شده بودم از من اطلاعات مشخصی چون قرارها و اسم رفقا و دوستانم را می‌پرسیدند. ولی این بار فقط به طور کلی می‌گفتند که هر چه تا حالا نگفتی را بگو.

در اتاق شکنجه یک تخت سیمی بود که دوشک کهنه‌ای هم رویش بود. به محض ورودم به این اتاق یک باره چندین شکنجه‌گر روی سرم ریختند و هجوم آوردند و شروع کردند با مشت و لگزدن. از هر طرف با فریاد کثیف ترین فحش‌ها مرا زیر کتک گرفتند. بعدها فهمیدم که این روش کارشون هست تا از این طریق بتوانند فضا را برای زندانی تا می‌توانند وحشت آور کنند. بعد از این کتک‌ها مرا روی تختی که آنجا بود خوابانده و دستان و پاهایم را به تخت بستند با طناب. و از این‌جا شلاق زدن به کف پا شروع شد. در واقع شکنجه اصلی ساواک هم همین شلاق زدن بود. در حالیکه من را می‌زدند فردی هم روی شکمم نشست و با متکا دهانم را بست. این کار را می‌کردند تا فریادهای زندانی مزاحم شکنجه‌گران و فعالیت‌های شاه پرستانه آنها نشود.

زندانی بیشتر شلاق بخورد. بگذارید این را هم بگویم که در اتاق شکنجه شلاق‌های مختلفی بود ولی شلاقی که خیلی مرسوم بود به کابل ۴ در ۱۰ مشهور بود. یعنی کابلی که چهار رشته سیم مسی که خودشان هم داخل نایلون بودند در یک روکش لاستیکی قرار داشت. بطور طبیعی وقتی با کابل زندانی را می‌زدند روکش سیم‌های مسی هم کم‌کم پاره می‌شد و سیم‌ها پا را پاره می‌کرد که بازجو‌ها یکی از کارهایشان این بود که با گازانبر این سیم‌ها را قطع کنند و دوباره کابل را برای شلاق زدن و شکنجه زندانی آماده بکنند. من تقریباً دو روز روی تخت شکنجه بودم یعنی در تمام این مدت یا شلاق می‌خوردم و یا شکنجه‌های دیگر را می‌بایست تحمل کنم. به واقع هم تنها وقتی که همه شکنجه‌گران برای استراحت یا برای هر کار دیگر از اتاق خارج می‌شدند از شلاق و اذیت و آزار رها می‌شدم. حالا خوبه که اسم شکنجه‌گرام را در اینجا برای دوستان حاضر در جلسه بگویم.

شکنجه‌گران من در اوین در سال ۵۰، تهرانی (که بهمن نادری پور اسم اصلی اش است)، عضدی (که اسم اصلی اش محمدحسن ناصری بود)، حسین زاده (رضا عطارپور مجرد)، مصطفوی (مصطفی هیراد)، حسینی (استوار محمد علی شعبانی) و چند تای دیگر بودند. بعد از این شکنجه‌ها مرا به بند عمومی منتقل کردند. من که به دلیل زخم‌های پاهایم قادر به حرکت نبودم رفقای در این اتاق مرا کول می‌کردند و به دستشویی می‌بردند. این را هم بگویم که شکنجه با شلاق تنها پاها و بدن زندانی را زخمی نمی‌کند بلکه تا مدتی ادرار زندانی خونی می‌شه و گاه کلیه‌هایش هم صدمه می‌بیند که من با مورد اول مواجه شدم. در ضمن در حین شکنجه همیشه یک بازجویی را می‌گذاشتند که این بیاید و

در اتاق شکنجه یک تخت سیمی بود که دوشک کهنه‌ای هم رویش بود. به محض ورودم به این اتاق یک باره چندین شکنجه‌گر روی سرم ریختند و هجوم آوردند و شروع کردند با مشت و لگزدن. از هر طرف با فریاد کثیف ترین فحش‌ها مرا زیر کتک گرفتند. بعدها فهمیدم که این روش کارشون هست تا از این طریق بتوانند فضا را برای زندانی تا می‌توانند وحشت آور کنند. بعد از این کتک‌ها مرا روی تختی که آنجا بود و قبلاً گفتم خوابانده و دستان و پاهایم را به تخت بستند با طناب. و از این‌جا شلاق زدن به کف پا شروع شد. که در واقع شکنجه اصلی ساواک هم همین شلاق زدن بود. در حالیکه من را می‌زدند فردی هم روی شکمم نشست و با متکا دهانم را بست. این کار را می‌کردند تا فریادهای زندانی مزاحم شکنجه‌گران و فعالیت‌های شاه پرستانه آنها نشود. آنها از من می‌خواستند که اطلاعاتم را بدهم و دوستانم را معرفی کنم. به خصوص که در آن زمان برادرم کیومرث و رفیق مشترکمان رضا یثربی به دلیل شرکت در اعتراضات دانشجویی متواری بودند. آنها خانه‌ای در نظام آباد نزدیک میدان فوزیه کرایه کرده بودند که من هم به آن خانه رفتم و آمد می‌کردم و آنجا را می‌شناختم. بنابراین وقتی آنها این رفقا را از من می‌خواستند من چاره‌ای جز این نداشتم تا شکنجه را تحمل کنم تا بازجو‌ها بپذیرند که من اطلاعی از آنها ندارم. که بالاخره هم همین طور شد.

بعد از مدتی که مرا شلاق زدند دیدم که تهرانی یکی از شکنجه‌گران معروف ساواک در آن سال با خودکار روی کف پای مرا خط خطی می‌کند. در حالیکه داشتم شلاق می‌خوردم برایم سوال شده بود که این وسط این داره

چکار می‌کند. بعد از مدتی دست و پام را باز کردند و با زدن شلاق به سر و صورت و بدنم مجبورم کردند به حرکتی که بش می‌گفتند بشین و پاشو را انجام دهم. یعنی روی پاهای باد کرده و دردناک حرکت کنم که بعداً فهمیدم اینها برای اینکه بتوانند بیشتر به کف پا شلاق بزنند این کار را می‌کنند تا باد پا که بر اثر شلاق بوجود آمده کمی تخفیف پیدا کند. که زندانی را بعداً بیشتر بتوانند بزنند. اینکه چه مدتی ترا می‌زدند و بعد باز می‌کردند و مجبور می‌کردند که بشین و پاشو کنی البته بستگی داشت به حد باد پاها بر اثر شلاق.

من در تجربه‌هایی که از شکنجه پیدا کردم متوجه شدم که در میان بازجو‌ها کسانی بودند که به دلیل بی‌تجربگی شون طوری می‌زدند که پای زندانی فوری خونین می‌شد در حالیکه مثلاً حسینی، یکی از شکنجه‌گران معروف ساواک در شلاق زدن تخصص پیدا کرده بود. او طوری شلاق می‌زد که تمام کف پا شلاق بخورد چون این باعث می‌شد

حال بگذارید بر گردم به سال ۵۰ و زمانی که ساواک بیشتر رفقای گروه چریکهای فدائی خلق رفقای فدائی را در یک اتاقی جمع کرد در اوین که در این اتاق رفقا مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی از بنیانگذاران سازمان ما حضور داشتند. در این اتاق بود که من بطور زنده از شکنجه‌های که بر این دو رفیق و رفقای دیگر اعمال شده بود مطلع گشتم. که واقعا برخی هاشون صدها برابر بیشتر از تمام چیزهایی که من دیده بودم شکنجه شده بودند به همین دلیل هم در اینجا مایلم خیلی خلاصه به شکنجه‌های این دو رفیق که از زبان خودشان شنیده‌ام و آثار این شکنجه‌ها را بر بدن آنها به عینه دیده‌ام اشاره کنم.

در ابتدا از رفیق عباس می‌گویم.
رفیق عباس مفتاحی در ۱۳ مرداد سال ۵۰ در یکی از خیابان‌های تهران به دلیل لو رفتن قرارش با رفیقی از تبریز، دستگیر شد. این رفیق در موقع دستگیری و درگیریش با ساواک تلاش کرد با سلاحش به زندگی خودش پایان بده تا زنده دستگیر نشه ولی به دلیل گیر کردن کلوله در سلاحش به این کار موفق نشد. در آن زمان اسلحه‌هایی که رفقا استفاده می‌کردند کهنه و دارای نقص بودند و این یکی از دلایل گیر کردن اسلحه رفیق عباس بود. با توجه به اینکه ساواک عکس رفیق را در روزنامه‌ها درج کرده بود و برای دستگیری اش صد هزار تومان جایزه تعیین کرده بود طبیعتا برای این دستگاه جهنمی این دستگیری از ارزش زیادی برخوردار بود. علاوه بر این با توجه به این که رفیق مفتاحی از روز اول در شکل گیری این سازمان نقش کلیدی داشت، کسب اطلاعات از او برای ساواک خیلی مهم بود.

برای ساواک تحت ریاست سردسته شکنجه‌گرها یعنی پرویز ثابتی بسیار مهم بود که بتوانند با اعمال شکنجه‌های گوناگون و وحشیانه این چریک فدائی خلق را خردش بکنند و به پشت تلویزیون بکشانند تا از این طریق یاس و ناامیدی را اشاعه بدهند و باز طبق معمول خودشون را قدر قدرت جلوه بدهند. یعنی درست عکس همان امری که رفیق عباس و رفقای دیگر اولین هدف مبارزه مسلحانه را در هم شکستن افسانه قدرقدرتی رژیم و از بین بردن یاس و ناامیدی در جامعه قرار داده بودند.

رفیق عباس مفتاحی را از همان لحظه ورود به اوین به تخت شکنجه بستند و جلادان ساواک با بیرحمی ای که ذاتی شغل ناشریف‌شان بود ۲۶ روز تمام وی را شکنجه کردند. در این ۲۶ روز، رفیق عباس ۱۵ روز به طور مداوم در اتاق شکنجه نگهداشته می‌شد. به دلیل

آنها باز هم هر چند وقت یکبار می‌تخت می‌بستند و می‌زدند شلاق می‌زدند. از اوین هم چند بار مرا به کمیته مشترک بردند که آنجا شکنجه با "آپولو" هم به شکنجه‌های دیکه اضافه شد. "آپولو" که معروف بود طرحش از دستگاه امنیتی اسرائیل (موساد) به ساواک منتقل شده یک صندلی بلندی بود که زندانی را روی آن می‌نشاندند و حلقه‌هایی داشت که دستها و پاها را به آن صندلی محکم می‌بست. در این دستگاه یک کلاه آهنی هم تعبیه شده بود که در زمان شلاق(وقتی می‌خواستند شلاق بزنند به کف پا) روی سر زندانی می‌گذاشتند تا فریادهای زندانی بر اثر شلاق توی سر خودش منعکس بشه و بیشتر آزارش بده و اذیتش کنه. در ضمن فریادهاش مزاحم شغل شریف شکنجه‌گران نشود!

فدائی خلق فعالیت می‌کردند و گفته می‌شد که خشایار در تعدادی از عملیاتهای بزرگ سازمان در سال ۵۳ شرکت داشته. آنها خشم و ناراحتی خود شون از آن عملیات‌ها که تأثیر زیادی در کشاندن مردم به صحنه مبارزه علیه رژیم شاه را داشت از زندانی اسیر دستشان می‌گرفتند. این البته روال کارشان بود. ویژگی مورد من نبود با خیلی‌های دیگر هم این کار را می‌کردند.

بر این اساس از سال ۵۳ تا آمدن هیأت صلیب سرخ به زندان‌های شاه فکر کنم اواخر سال ۵۵ بود، بارها بازجویی شدم و دوباره شلاق خوردم. به همین خاطر هنوز هم پس از گذشت سال‌های طولانی از آن زمان، جای زخم‌های شلاق بر روی پاهایم موجود اند.

اجازه بدید یک اشاره ای هم به طور کلی به شکنجه‌هایی که در ساواک و شهربانی معمول بود بکنم.

شلاق بر کف پا، که همانطور که گفتم یکی از اصلی‌ترین شکنجه‌ها بود، دستبند قهانی که دستها را می‌بستند از عقب که خیلی فشار می‌آورد به سینه‌ها، سوزن زدن زیر ناخن‌ها، آویزان کردن زندانی چه از دستها و چه از پاها، دادن شوک الکتریکی به خصوص به قسمتهای حساس بدن، زندانی را زیر مشیت و لگد گرفتن، سوزاندن بدن با آتش سیگار و یا منقل‌های برقی، تجاوز به زندانی با باطوم و بطری و یا به وسیله خود جلادان و دژخیمان ساواک (برای نمونه از طرف کسانی مثل حسینی که فردی غول‌پیکر و نه تنها بدسیرت بلکه زشت و بد صورت هم بود). علاوه بر این موارد، ده‌ها مورد ابتکاری دیگر هم بود که عمومیت نداشت و به ابتکار خود بازجو‌ها اعمال می‌شد. البته من در اینجا از شکنجه‌های روحی و اون فشارهای عصبی چیزی نمی‌گویم، که یکی از ابزارهای اذیت و آزار زندانی بود.

(علت این شکنجه‌ها) بعد از محکومیت و گذشت دو سال از دستگیری، در واقع این بود که اینها به این نتیجه رسیده بودند که من یک اطلاعاتی دارم که نگفتم و حالا می‌خواستند این را در بیاورند چون یک ارتباط‌هایی من با برخی از مبارزین آن دوره داشتم که در سال ۵۰ بطور واقع نگفته بودم ولی برخی از این اطلاعات رو شده بود تو اون موقع هم رسم بود وقتی کسی زندان بود یا مخفی بود کس دیگری را که می‌گرفتند می‌گفت من فلانی را می‌شناسم به هر حال در انفرادی قزل قلعه این بازجویی‌ها را از سر گذراند.

پس از مدتی مرا برگرداندند به بند عمومی قزل قلعه که اون هم البته خودش داستانی داشت. در شهریور سال ۵۳، ساواک، زندان قزل قلعه را تعطیل کرد و من و زندانیان دیگر را به زندان جدید اوین که تازه ساخته شده بود بردند. یعنی همین اوینی که الان وجود داره و همه را می‌برند آنجا زندان جدید اوین در واقع با ورود زندانیان قزل قلعه افتتاح شد. در اوین اذیت و آزار رسولی و آرش هم ادامه پیدا کرد. چون اوین جدا از اون زندان و سلول‌های انفرادی و عمومی خودش اتاق‌های بازجویی و شکنجه مخصوص خودش را داشت. آنها باز هم هر چند وقت یکبار مرا به تخت می‌بستند و می‌زدند شلاق می‌زدند. از اوین هم چند بار مرا به کمیته مشترک بردند که آنجا شکنجه با "آپولو" هم به شکنجه‌های دیکه اضافه شد.

"آپولو" که معروف بود طرحش از دستگاه امنیتی اسرائیل (موساد) به ساواک منتقل شده یک صندلی بلندی بود که زندانی را روی آن می‌نشاندند و حلقه‌هایی داشت که دستها و پاها را به آن صندلی محکم می‌بست. در این دستگاه یک کلاه آهنی هم تعبیه شده بود که در زمان شلاق(وقتی می‌خواستند شلاق بزنند به کف پا) روی سر زندانی می‌گذاشتند تا فریادهای زندانی بر اثر شلاق توی سر خودش منعکس بشه و بیشتر آزارش بده و اذیتش کنه. در ضمن فریادهاش مزاحم شغل شریف شکنجه‌گران نشود!

در اواخر سال ۵۳ و بعد از اعلام ایجاد حزب رستاخیز از طرف شاه و تک حزبی شدن ایران بود که مرا دو باره از اوین به کمیته مشترک بردند و باز هم شکنجه دادند. در آنجا تحت شکنجه آپولو که بودم عضدی یکی از بازجو‌ها که حالا رشد کرده بود و از مسئولین آن زمان "کمیته" بود، آمد بالای سرم و مدعی شد که از داخل زندان از طریق مادرم با سازمان چریکهای فدائی خلق ارتباط برقرار کرده‌ام. در حالیکه من انکار می‌کردم و می‌گفتم من مدت‌ها ست که اصلا ملاقاتی ندارم. یکی از دلائل حساسیت‌های ساواک این امر بود که دو برادر من رفقا خشایار و کیومرث در آن زمان در صفوف سازمان چریکهای

پشت و سینه وی را هم سوزانده بودند. مسعود تعریف می کرد که برای سوزاندن وی او را به پشت و پا روی شکم بر روی تخت سیمی دراز کرده و دست و پایش را می بستند و بعد یک "هیتز" (منقل برقی) زیر تخت می گذاشتند که حرارتش بدن وی را می سوزاند. در مورد سوزاندن شکمش تعریف می کرد که این سوزاندن آن قدر ادامه داشت که با سوختن پوست بدنش و از بین رفتن آن، نوبت به سوختن بافت های زیر پوستش رسیده بود. مسعود می گفت که خودش شاهد بوده که چگونه از قسمتی از شکمش که می سوخت قطره های چربی به زیر تخت ریخته می شدند!

برای اینکه کسی فکر نکند که اغراقی در این گفته ها وجود دارد باید تاکید کنم که رفیق مسعود در دادگاه، آثار سوختگی بر بدن شکنجه شده اش را به دو حقوق دان فرانسوی که در آن دادگاه حضور داشتند نشان داد. یعنی پیراهن خودش را درآورد و بالا زد و آثار شکنجه بر روی بدنش را نشان داد. یکی از آن حقوقدان های فرانسوی فردی بود به نام "نوری الیلا" در باره آن چیزی که با چشم های خودش دیده بود با ذکر نام مسعود احمدزاده به روزنامه ساندی تایمز یک گزارشی داد. که در این روزنامه به تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۷۵ منتشر شده از قول نوری الیلا نوشته شده (که من خود نوشته را برایتان می خوانم): "بخش میانی سینه و شکمش را جاهای جراحی و سوختگی عمیق که نوبت هم پیچ خورده بود، تشکیل می داد. منظره ای وحشتناک بود... سوختگی ها و جراحات پشتش حتی بدتر از قسمت جلو بود. یک مستطیل کامل در پشتش حک شده بود که از خطوط متصل بافت های در هم سوخته تشکیل می شد. حتی در داخل این مستطیل جاهای سوختگی کوچکتری برق می زد." (این حرفهای وکیل فرانسوی است) قابل توجه است که به این هم اشاره کنم که یک فیلم کوتاهی از مصاحبه یک خبرنگار آمریکائی با شاه اخیرا در شبکه های مجازی پخش شد که اتفاقا در همین مورد از شاه سوال می کنه اون خبرنگار ولی این پرسش شاه جنایتکار را آنقدر عصبانی و خشمگین می کند که از ادامه مصاحبه خودداری می کنه. (این فیلم) در یوتیوب و در سایت چریکها هم وجود داره.

در رابطه با شکنجه های رفیق مسعود و تعداد شلاق هائی که هر دفعه به وی می زدند یکبار رفیق عزیزمان حمید توکلی در جمع رفقا در آن اتاق گفت که چون در همان موقع در بازداشتگاه شهربانی و در اتاق بغلی اتاقی که رفیق مسعود بازجویی می داده قرار داشته تعداد شلاق ها را می شمرده و تنها یکبار تا بیش از

من تئوریسین چریکهای فدائی خلق، رفیق مسعود احمدزاده، را برای اولین بار در اتاق شماره ۵ اولین ملاقات کردم. مسعود در همان اتاقی که ساواک، اکثر رفقای فدائی را آن جا جمع کرده بود، در باره بازجویی ها و شکنجه هایش سخن گفت. البته آثار شلاق بر پاهایش و همچنین آثار سوختگی بر سینه و پشت وی آن قدر آشکار بود که خودش گویای همه چیز بود و نیازی هم به گفتن نداشت. مسعود تعریف می کرد که برای سوزاندن وی او را به پشت و پا روی شکم بر روی تخت سیمی دراز کرده و دست و پایش را می بستند و بعد یک "هیتز" زیر تخت می گذاشتند که حرارتش بدن وی را می سوزاند. مسعود می گفت که شاهد بوده که چگونه از قسمتی از شکمش که می سوخت قطره های چربی به زیر تخت ریخته می شدند!

جوئی های وی شرکت کرده و با او صحبت کرده و با تهدید و تطمیع سعی کرده بود در مقاومت وی خللی ایجاد کنه که هر بار هم با پاسخ های قاطع و تند رفیقمان مواجه شده بود. بله، همین ثابتی! که در صدای آمریکا با بیشرمی تمام مدعی شد که نه شکنجه دیده ام و نه بازجویی کرده ام.

مورد بعدی رفیق مسعود احمدزاده است که در اول مرداد و یا بقول برخی سوم مرداد سال ۵۰ توسط شهربانی دستگیر شد. این رفیق تمام شکنجه ها و بازجویی هایش در اطلاعات شهربانی انجام شده بود. بر اساس تنظیمات آن زمان رژیم شاه شهربانی حق داشت زندانی سیاسی دستگیر شده را بازجویی کند، اما حتما می بایست مشخصات فرد دستگیر شده را به ساواک اطلاع بدهد و بازجویان ساواک هم حق داشتند در شکنجه و بازجویی فرد دستگیر شده شرکت کنند. بعد از پایان بازجویی، شهربانی می بایست زندانی را برای ادامه بازجویی و تکمیل پرونده و فرستادن به دادگاه به ساواک تحویل بدهد. به همین دلیل هم رفیق مسعود همراه با همه رفقای که بوسیله شهربانی دستگیر شده بودند که تعدادشان هم کم نبود پس از گذراندن شکنجه های طاقت فرسا، به اوین منتقل شدند.

من تئوریسین چریکهای فدائی خلق، رفیق مسعود احمدزاده، را برای اولین بار در اتاق شماره ۵ اوین ملاقات کردم. مسعود در همان اتاقی که ساواک، اکثر رفقای فدائی را آن جا جمع کرده بود، در جمع تعدادی از یارانش، در باره بازجویی ها و شکنجه هایش سخن گفت. البته آثار شلاق بر پاهایش و همچنین آثار سوختگی بر سینه و پشت وی آن قدر آشکار بود که خودش گویای همه چیز بود و نیازی هم به گفتن نداشت. شکنجه گران جدا از همه شکنجه های وحشیانه ای که بر رفیق مسعود روا داشته بودند،

شدت شکنجه هائی که به او اعمال کرده بودند و او تحمل کرده بود در این فاصله سه بار روی پای وی عمل جراحی انجام دادند. البته این عمل های جراحی برای التیام درد های او نبود بلکه برای آن بود که جلادان امکان شکنجه بیشتری پیدا کنند.

یکی از موضوعاتی که حیرت ساواکی ها را برانگیخته بود - و در موردش بعداً خودشون هم صحبت می کردند- این بود که در طول شکنجه این رفیق، دژخیمان ساواک حتی یک فریاد هم از وی نشنیده بودن. یکی از شکنجه هائی که برای خرد کردن روحیه رفیق عباس در مورد او اعمال کرده بودند، این بود که او را کاملاً لخت کرده و به آلت تناسلی اش بندی بسته و در حالیکه یکی از بازجو ها این بند را می کشید، بازجوهای دیگر هم در اتاق دور او را گرفته بودند و شلاق به وی می زدند، به همه بدنش و چون با همه این فساوت ها نتوانستند روحیه مقاومت او را در هم بشکنند، بوسیله شکنجه گر دژخیم ساواک یعنی حسینی، وی را مورد تجاوز جنسی قرار دادند.

اینکه می گویم رفیق عباس در زیر شکنجه فریاد هم نزد اعتراف خود بازجوها هم هست. به همین دلیل هم بگذارید خاطره ای را تعریف کنم. در انفرادی های اوین قدیم هر سلول دریچه ای داشت که روی آن به اندازه یک دایره کوچک سوراخی بود که البته این سوراخ پوشش داشت. رفیق عباس موقعی که در یکی از این سلول های انفرادی محبوس بود پوشش این دایره را تکان داده و زندانیان دیگر را هم می دید و هم با آنها حال و احوال می کرد یا خبری رد و بدل می کرد. نگهبانان چون از شکنجه های رفیق عباس اطلاع داشتند چیزی به او نمی گفتند اما موضوع را به بازجوها گزارش داده بودند. یک روز تهرانی می آید دم در سلول رفیق و شروع می کند به تهدید وی که اگر به این کار ادامه بدهی دو باره شکنجه خواهی شد. رفیق عباس در مقابل تهدیدات تهرانی برمی گردد و به او می گوید که ۱۵ روز تمام شکنجه ام کردید آخ نگفتم که تهرانی یک دفعه به میان حرف او آمده و می گوید نه، دو بار آخ گفتی.

تنها لحظه ای روی این عکس العمل این دژخیم، تهرانی تعمق کنیم که به راستی از عظمت مقاومت رفیقی پرده بر می داره که با مقاومتش ضعف و زبونی و حقارت بازجویانش را در مقابل چشمان آنها به نمایش گذاشته بود. واقعا کسی که در مقابل آن همه شلاق و شکنجه حتی فریاد نرزد باید از چه ایمان خلل ناپذیری برخوردار باشد.

رفیق عباس در آن اتاق و در جمع رفقای فدائی گفت که ثابتی چندین بار در باز

۵۰۰ تا ۶۰۰ ضربه شلاق را شمرده بود . تاکید کنم که عدد دقیق را قبلا در یک مطلبی نوشته ام اما الان حضور ذهن ندارم در مورد عدد دقیقش. کدام یکی هست.

با توجه به محدودیت های زمانی که این جلسه داره من نمی توانم از شکنجه های همه مبارزینی که در ۸ سال زندان دیدم بگویم به همین دلیل هم صرفا به ذکر اسامی برخی از زندانیانی که آثار شکنجه های ساواک بر بدن هایشان آشکار بود اشاره می کنم. رفقائی همچون اصغر عرب هریسی، مصطفی حسن پور، علی اصغر ایزدی، محمد علی شرف الدین زاده، کاظم ذوالنوار، احمد حنیف نژاد، عبدالرضا کلانتر نیستانی که همه این زندانیان را از نزدیک من دیده ام و شاهد آثار شکنجه بر بدنشان بوده ام. در پایان این بحث بگذارید تاکید کنم که در رابطه با شدت و حدت شکنجه های ساواک و شهربانی رژیم شاه، شهادت رفقائی در زیر شکنجه جلا دادان این رژیم از هر سندی محکم تر و گویا تره است. و چقدر خوبه که جوانهای ما بروند و زندگی این رفقا و دوستان و مبارزینی که در زیر شکنجه کشته شده اند را پیدا کنند و مطالعه کنند.

ثابتی و همپالگی هایش منکر وجود شکنجه در زندان های شاه شده اند. اما اگر در ساواک و در سیستم بازجویی آن ها شکنجه وجود نداشت پس حسن نیک داودی، بهروز دهقانی، شاهرخ هدایتی، سیروس سپهری، اسداله بشر دوست، سید رضا دیباج، ابراهیم پور رضا خلیق، شیرین فضیلت کلام، فاطمه امینی، محمد معصوم خانی، منصور

باره برقرار میشود و جوانان ما باید خود شون را برای نو آوری های دژخیمان ساواک آماده کنند. کسانی که هنوز به قدرت نرسیده در میدان ترافیکار اسکوتر لندن پشت بلندگو فریاد می زنند "خودمان می کشیمتان" حالا فکر کنید که اینها به قدرت برسند. اینها به قدرت نرسیده اینطور می گویند وقتی به قدرت برسند چی می گویند؟ به هر حال اگر ما برای جامعه ای می جنگیم که در آن شکنجه وجود نداشته باشه پس بطور طبیعی باید دنبال بدیلی باشیم مردمی نه بدیل و یا آلترناتیو امپریالیستی مثل سلطنت که هنوز به قدرت نرسیده طرفدارش از ضرورت شکنجه سخن می گویند و شعبان بی مخ هایش در لندن ،پاریس، فرانکفورت و در شهرهای کشورهای مختلف در تظاهرات هائی که میشه به کمونیستها ، چپ ها و نیرو های مخالف خودشون حمله می کنند، توهین می کنند و مورد ضرب و شتم قرار می دهند. به هر حال امیدوارم که زیاد خسته تان نکرده باشم و بتوانیم در پخش پرسش و پاسخ به این بحث بپردازیم. چون من بیشتر هدفم مستند سازی شکنجه های ساواک بود به بحث های سیاسی که به این مساله کاملا ربط داره زیاد نپرداختم و تاکید نکردم و اون را گذاشتم در قسمت پرسش و پاسخ و سعی کردم که بیشتر خود اون شکنجه ها و شکنجه گر ها و وسائل شکنجه و نوع شکنجه ها را تاکید کنم تا جوانهای ما درک روشن تری از آنچه که در ساواک گذشت و بر سر نیرو های انقلابی آمد پیدا کنند. پیروز باشید. به امید اینکه این بحث در قسمت بعدی پر بار تر ادامه پیدا کند.

فرشیدی، محمود نمازی، بهمن روحی آهنگرانی، حسن سعادت، محمد رضا هدایتی، حسن فرجودی و ده ها کمونیست و آزادیخواه دیگر چرا و چگونه در اسارت ساواک و بدست مأموران آن جان باختند؟ چطور شد که رفیق بهروز دهقانی مدت کوتاهی پس از دستگیریش به شهادت رسید؟ آیا مرگ او جز به خاطر قرار گرفتن در زیر وحشیانه ترین شکنجه های ممکن بود؟ به این موضوع در گزارش پزشک قانونی هم اعتراف شده است. این گزارش منتشر شده و الان موجوده . یا چه بر سر رفیق بهمن روحی آهنگرانی آوردند که بر اساس اسناد خودشان، او در ۱۷ دی ماه ۵۴ دستگیر و ۲۳ دی ماه به شهادت می رسه یعنی ۶ روز در دست اینها بوده که بدون شک از این ۶ روز یکی دو روز ش هم در بیمارستان بوده پس یک چیزی حدود ۴ روز دست اینها بوده و اینها در این ۴ روز با شکنجه هائی که به او اعمال کردند وضعیتی بوجود آوردند که او جاننش در زیر این شکنجه ها داد و تازه همکاران وزارت اطلاعاتی ساواک هم در کتاب هائی که منتشر کردند نتوانستند منکر این واقعیات بشوند و گزارشات پزشک قانونی و گزارشات پزشک زندان از شهادت رفیق بهمن روحی آهنگرانی را تو کتابهاشون منتشر کردند.

واقعیت این است که شکنجه و اذیت و آزار زندانی جزئی جدائی ناپذیر از سیستم ساواک بود؛ یک ارکان ضد مردمی ای که مهمترین وسیله کسب اطلاعاتش شکنجه زندانی بود. همه این واقعیات ها نشان می دهند که اگر به هر دلیلی بازهم سلطنت به قدرت بر گردد بساط ساواک نیز دو



اشرف دهقانی

تحلیلی از سیر جنبش انقلابی جاری (۳)



به جهنمی تبدیل کرده است ریشه در سیستم سرمایه‌داری حاکم بر ایران دارد و جمهوری اسلامی تنها سنگ نگیان و حافظ این سیستم بوده و سرکوبگری‌هایش نیز تماماً به خاطر برقراری و محافظت از این سیستم صورت می‌گیرد. آنها سرنگونی رژیم را هدف انقلاب جلوه می‌دهند تا مردم متوجه نباشند که اگر سیستم اقتصادی-اجتماعی حاکم همچنان حفظ و پابرجا بماند هر رژیمی هم به جای جمهوری اسلامی بر سر کار بیاید و حفاظت از این سیستم به آن واگذار شود همچنان دیکتاتور و سرکوبگر خواهد بود و در به همان پاشنه خواهد چرخید که امروز می‌چرخد.

۲۶- تبلیغ انقلاب به معنی صرفاً سرنگونی رژیم حاکم البته در ایران گوش شنوایی دارد که متعلق به قشرهای خرده بورژوازی در صف خلق و نیروهای انقلابی است. اساساً به این نکته باید توجه داشت که وقتی از توده‌های تحت ستم یا از خلق سخن می‌گوئیم به یاد داریم که این توده از طبقه کارگر و اقشار مختلف خرده بورژوازی تشکیل شده است که در حین اشتراک در مبارزه برای دموکراسی و آزادی‌های اجتماعی و به طور کلی در مبارزه علیه امپریالیسم در شکل مبارزه علیه سیستم سرمایه‌داری وابسته حاکم بر ایران، دو نیروی اجتماعی متفاوت هستند. طبقه کارگر یک نیروی اجتماعی ضد سرمایه‌داری است، در حالی که این امر در مورد خرده بورژوازی صادق نیست. خرده بورژوازی در جامعه ما دارای نقشی در انقلاب می‌باشد که می‌توان آن را به تیغ دو لبه تشبیه کرد. این نیروی اجتماعی که تحت مظالم نظام سرمایه‌داری وابسته ایران دست و پا می‌زند و به خصوص از دیکتاتوری حاصل از این نظام و بوروکراسی فاسد آن شدیداً در رنج است، به عنوان یک نیروی انقلابی، متحد طبقه کارگر در مصاف با سیستم حاکم بوده و علیه رژیم دیکتاتور موجود که کانال

قرار دادن ضد خلق در کنار خلق و "همه باهم" مورد نظر مرتجعین نیز می‌باشد و در همین راستا هم به کار گرفته می‌شود، امری که در سال ۱۲۵۷ به گونه‌ای دیگر توسط خمینی انجام شده بود. به طور واضح، اگر دیروز عبارت "جمهوری اسلامی" را (با اضافه کردن آن به پشت شعار "استقلال و آزادی" توده‌ها) وسیله "وحدت" بین خلق و ضد خلق قرار دادند، امروز چنین اتحاد شوم و مذبوم می‌باشد با شعار "زن زندگی آزادی" انجام می‌دهند. حالا دیگر وقتی یک فرد یا نیروی ضد خلقی سخنی می‌گوید و یا مطلبی می‌نویسد امضای "زن زندگی آزادی" را پای آن می‌گذارد، دنباله‌روانی از میان خرده بورژواها هم به تقلید از آنان چنین می‌کنند و به "وحدت کلمه" بین خود و دشمنانشان مهر تأیید می‌زنند. اما واقعیت این است که حتی اگر این شعار توسط توده‌های محروم و ستمدیده و داغ‌دیده ایران هم با تفسیرهای خودشان تکرار شود، دریائی خون این توده را از صف استثمارگران بی‌وجدان و بی‌رحم و افراد مفتخور تکرار کننده این شعار جدا می‌کند. شعار "زن زندگی آزادی" آنقدر مبهم و کلی و تفسیر بردار است که برای طبقه حاکم و مقامات جمهوری اسلامی هم قابل قبول می‌باشد. آیا جای تعجب است که سخنگوی دولت رئیسی، علی بهادری جهرمی نیز در نشست با دانشجویان دانشگاه خواجه نصیرالدین طوسی اعلام کرد که: "شعارهایمان همین است؛ زن زندگی، آزادی/ مرد میهن، آبادی. دوستش هم داریم و می‌خواهیم به آن برسیم." (نقل از ایسنا، دوم آبان ۱۴۰۱)

۲۵- یکی دیگر از ترفندهای دنیای سرمایه‌داری برای فریب توده‌ها این است که صرف سرنگونی جمهوری اسلامی به معنی پیروزی انقلاب تلقی شود. آنها از این طریق می‌کوشند تا مانع از آن شوند تا توده‌ها دریابند که شرایط اقتصادی و اجتماعی وخیمی که امروز زندگی آنان را

۲۳- به دنبال تبلیغات رسانه‌های قدرت‌های امپریالیستی، در مدت کوتاهی نیروهای مرتجع ایرانی متعلق به دنیای سرمایه‌داری هم سعی در رواج شعار "زن زندگی آزادی" کردند. از این دسته برخی حتی فکر پرچم بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی را هم کرده‌اند که همان پرچم سه رنگ (نشانگر ستمگری شاهان) با شعار "زن زندگی آزادی" در وسط آن به جای علامت شیر و خورشید می‌باشد. اما همگان می‌دانند که نه در آغاز جنبش چنین شعاری مطرح بود و نه امروز در تظاهرات توده‌ای در ایران شاهد فراگیر شدن آن می‌باشیم. در این راستا، با هدف تقویت ناسیونالیسم در میان مردم گرد، این طور القاء شده است که شعار مذکور گویا شعار مردم گوردستان می‌باشد. به همین دلیل هم این شعار در برخی از تجمعات مردم گوردستان شنیده می‌شود. اما تا جایی که به دنیای مجازی مربوط است شعار "زن زندگی آزادی" در وسعت زیادی مطرح است که به خصوص نیروهای راست پرو امپریالیسم و همچنین افراد متعلق به جبهه نیروهای سازشکار آن را تبلیغ می‌کنند.

۲۴- صرفنظر از این که نیروهای مردمی شعار "زن زندگی آزادی" را در نزد خود چگونه تفسیر و توجیه کرده و آن را مورد قبول قرار دهند، واقعیت این است که این شعار از ظرفیتی برخوردار است که مرتجع‌ترین افراد متعلق به سرمایه‌داران زالو صفت هم با "گاو گند چاله دهان" خود آن را تکرار می‌کنند؛ و سعی شده است که این شعار نشانه انقلاب کنونی ایران تلقی شود. به واقع همانطور که نیروهای راست، نام قیام مردم در سال ۸۸ را به موسوی نسبت داده و آن را به نادرست "جنبش سبز" نامیدند، امروز هم کوشش می‌شود انقلاب کنونی، نام "زن زندگی آزادی" به خود بگیرد. به این ترتیب شعار مزبور در خدمت مخدوش کردن مرزهای طبقاتی و

جای آن که چشمانشان از دیدن صحنه‌های فقر و بدبختی مردم آزاده شود، شهر را مزین با درختان سرزنده و پارک‌های زیبا خواهند دید و غیره. مسلم است که اشاعه این توهّمات و خیال پردازی‌ها به نفع دشمن بوده و در خدمت کاستن از رادیکالیسم جنبش قرار دارد؛ همچنین در خدمت ایجاد سد در مقابل رواج اندیشه‌ها و نظراتی می‌باشد که نفی همه مظالم سیستم سرمایه داری و کلیت این سیستم را ضروری دانسته و مبتنی بر واقعیت حرکت می‌کند. در بستر چنین واقعیتی، مبلغین دنیای سرمایه‌داری امکان می‌یابند که بر شدت مبارزه خود علیه کمونیست‌ها و نیروهای چپ، بیفزایند. کار را به جایی رسانده‌اند که به خود اجازه می‌دهند طرح خواست‌های کارگران و زحمتکشان که

مثلاً در شعارهای "نه نون داریم نه خونه، حجاب شده بهونه" یا "نان کار مسکن آزادی" منعکس است را به عنوان شعارهای کمونیستی و چپ طرد کنند. در حالی که باید اهمیت چنین شعارهایی برای پیشرفت انقلاب، درک شود. از همین جا می‌توان دریافت که توضیح دلایل پایه‌ای انقلاب جاری و طرح هرچه شفاف‌تر خواست‌های کارگران و زحمتکشان، همچنین طرح خواست‌های آزادیخواهانه همه توده‌های درگیر در مبارزه آنهم به صورت مشروح، و توضیح ضرورت نابودی سیستم سرمایه داری وابسته حاکم در کشور که تنها در آن صورت خواسته‌های مردم متحقق خواهد شد، تا چه حد می‌تواند تلاش ارتجاع را برای سردرگمی نیروهای انقلابی حاضر در صحنه مبارزه خنثی نماید.

در اینجا باید تأکید کرد که در صورت قدرت‌گیری طبقه کارگر، و قرار گرفتن قشر خرده بورژوازی (و زحمتکشان که متحد پایدارتر کارگران می‌باشند) تحت رهبری طبقه کارگر، پتانسیل انقلابی آنان با توان و قدرت هرچه بیشتری در خدمت مبارزه علیه رژیم مدافع طبقه سرمایه دار حاکم و غلبه بر آن قرار گرفته و راه پیروزی طی خواهد شد. ولی در حال حاضر، در شرایطی که چشم انداز تحقق چنین امری در دور دست‌ها قرار دارد، بسیاری از افراد متعلق به این خرده بورژوازی که قادر نیستند به آینده روشن فردای هر چند دور بیندیشند آماده اند فریب تبلیغاتی را بخورند که آینده نزدیک ولی پر ابهام و کدر و به واقع تاریکی را برایشان ترسیم می‌کند.

(ادامه دارد)

خامنه‌ای و یا اقتدار آخوندهای فاسد و مرتجع، دلیل اوضاع طاقت فرسا و دیکتاتوری قهرآمیز کنونی می‌باشد. مسلم است که این افق فکری محدود، تأثیر خود را بر ایده‌ها و برخوردهای او به جای گذاشته و باعث می‌شود که علیرغم همه ظلم و ستمی که از مناسبات اقتصادی- اجتماعی موجود می‌

واقعیت این است که در جامعه ما به دلیل شدت استثمار و سلطه قدرت‌های امپریالیستی که نفت، معادن و ذخایر طبیعی و به طور کلی ثروت‌های ملی مردم ایران را به یغما می‌برند، تضادهای طبقاتی از چنان حدت بالایی برخوردار است که طبقه حاکم (سرمایه داران خارجی و داخلی) جز با اعمال شدیدترین دیکتاتوری‌ها علیه توده‌های خلق قادر به حفظ بقای خود نیست. بنابراین دیکتاتوری موجود در ایران ذاتی سیستم اقتصادی- اجتماعی حاکم بر کشور می‌باشد و لذا بدون خلاصی از این سیستم، امکان رهایی از دیکتاتوری وجود ندارد. تجربه سرنگونی رژیم شاه نیز نشان داد که چون بعد از این سرنگونی، نظام سرمایه داری وابسته همچنان پا برجا ماند، رژیمی به مراتب سفاک‌تر و جنایتکارتر از رژیم شاه بر سر کار آمد.

بیند، فریب تبلیغاتی را بخورد که هدفش حفظ همین مناسبات یعنی سیستم سرمایه داری حاکم است. تحت تأثیر آن تبلیغات، افراد متعلق به این بخش از جامعه دلیل بدبختی‌های خود و اوضاع وخیم جامعه را ناشی از اختلاس‌ها و سوء مدیریت‌ها و از این قبیل می‌دانند. به همین خاطر هم بخش بزرگی از این قشر، زمانی حتی به اصلاحات خاتمی دل بست و یا پشتیبان موسوی شد تا شاید آنها حق را به حق‌دار داده و اوضاع را باب میل وی بکنند. چنین افرادی امروز نیز در این توهّم به سر می‌برند که با کوتاه شدن دست آخوندها از قدرت و روی کار آمدن یک رژیم سکولار (ضمن حفظ مناسبات سرمایه‌داری حاکم) حداقل مدیران لایق به اداره امور خواهند پرداخت. می‌گویند ایران نخبگانی دارد که می‌توانند مدیریت امور را به دست گرفته و به سوء مدیریت‌ها و فساد در دستگاه اداری پایان دهند، یا اختلاس‌ها را کم کنند و غیره؛ و معتقدند که از این طریق جامعه به سوی پیشرفت و ترقی سوق داده خواهد شد. این توهّمات در رده‌های مرفه و متوسط خرده بورژوازی، آنان را آماده دنباله روی و پذیرش سیاست‌های دنیای سرمایه داری - با به کارگیری شعار "زن زندگی آزادی" گرفته تا تبلیغ ضرورت "اتحاد" بین خلق و ضد خلق- کرده است. اینان در چهارچوب مناسبات سرمایه داری حاکم رؤیای بر سر کار آمدن رژیمی را می‌بینند که با پابندی به دموکراسی و آزادی‌هایی در جامعه امکان نفس کشیدن و یک "زندگی معمولی" را به آنها بدهد؛ و در این تصور به سر می‌برند که آن رژیم جایگزین که اسلام را هم "به کنج خانه‌ها" خواهد فرستاد شرایطی به وجود خواهد آورد که مثلاً وقتی در خیابان راه می‌روند دیگر کودک زباله گردی را نخواهند دید و به

نفوذ امپریالیسم در ایران می‌باشد مبارزه می‌کند. از طرف دیگر این خرده بورژوازی به دلیل موقعیت و شرایط وجودیش که ضد سرمایه نیست همچون طبقه کارگر قاطعیت لازم برای مبارزه علیه سیستم اقتصادی- اجتماعی موجود را ندارد. از همین جا خصلت دوگانه خرده بورژوازی خود را نمایان می‌سازد. پی‌گیر نبودن در مبارزه علیه سیستم حاکم، تزلزل، فریب تبلیغات انحرافی را خوردن و دچار شدن به توهّم، از خصلت‌هایی است که این خرده بورژوازی با خود حمل می‌کند. افراد متعلق به همین خرده بورژوازی امروز در زیر بمباران ایدئولوژیکی مبلغین سرمایه‌داران در این توهّم به سر می‌برند که گویا به صرف سرنگونی جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با رژیم ظاهراً متمدن و غیر مذهبی و سکولار به مشکلات و معضلات موجود پاسخ داده خواهد شد.

به طور کلی خرده بورژوازی در ایران، قهرمان مبارزه با رژیم دیکتاتور موجود است بدون آن که بخواهد یا بتواند منشاء و دلیل این دیکتاتوری که همانا نظام سرمایه‌داری وابسته در کشور می‌باشد را در یافته و آزادی خود را نه صرفاً در سرنگونی رژیم دیکتاتور حاکم بلکه در نابودی ریشه و عامل اصلی این دیکتاتوری جستجو بکند.

۲۷- واقعیت این است که در جامعه ما به دلیل شدت استثمار و سلطه قدرت‌های امپریالیستی که نفت، معادن و ذخایر طبیعی و به طور کلی ثروت‌های ملی مردم ایران را به یغما می‌برند، تضادهای طبقاتی از چنان حدت بالایی برخوردار است که طبقه حاکم (سرمایه داران خارجی و داخلی) جز با اعمال شدیدترین دیکتاتوری‌ها علیه توده‌های خلق قادر به حفظ بقای خود نیست. بنابراین دیکتاتوری موجود در ایران ذاتی سیستم اقتصادی- اجتماعی حاکم بر کشور می‌باشد و لذا بدون خلاصی از این سیستم، امکان رهایی از دیکتاتوری وجود ندارد. تجربه سرنگونی رژیم شاه نیز نشان داد که چون بعد از این سرنگونی، نظام سرمایه داری وابسته همچنان پا برجا ماند، رژیمی به مراتب سفاک‌تر و جنایتکارتر از رژیم شاه بر سر کار آمد. اما خرده بورژوازی ما توجهی به این واقعیت ندارد. اگر دیروز دیکتاتوری حاکم بر ایران را به جاه طلبی و خودخواهی فردی شاه نسبت می‌داد، امروز هم تصورش این است که گویا خرافات و جهالت اسلامی و عقب ماندگی

توضیح
فدایی: آنچه در زیر می آید متن سخنان رفیق مظفر می باشد که در جلسه "کلاب هاوس" مورخ ۱۹ فوریه ۲۰۲۲ در رابطه با تجربه شکنجه به دست ساواک در زمان شاه ایراد شد. با درود به حاضرین عزیز!

من مظفر هستم در شرائطی دستگیر شدم که الفبای سیاست را بلد نبودم و ده، دوازده

سال بیشتر نداشتم. اول از همه چیز، انکار کردن شکنجه از طرف شکنجه گران که همیشه بوده دروغی و فیکانه و شرم آور است و شکنجه یکی از ابزارهای استحکام سیستم طبقاتی است.

من در سد مهاباد مانند کارگر کار میکردم که توسط ساواک دستگیر زندانی و شکنجه شدم همان روز که مرا گرفتند به ساواک ارومیه بردند و در زیر زمین تاریک و پر از لجن و آشغال، جایی که به سربازها امر کرده بودند که جلوی زندانی بشاشد و حتی یک میلیمتر جا پیدا نمیشد که بشینی من تا صبح راه رفتم و یا به دیوار تکیه دادم. اینجا هم باید اشاره کنم که من ۹ سال قبل از قیام شکوهمند سياهکل و آغاز مبارزه مسلحانه دستگیر شدم. قصدم این است که بگویم شکنجه ای که در آن دوران میکردند کاملاً با شکنجه های دوران مبارزه مسلحانه تفاوت داشت و همیشه بین آنها هیچ گونه مقایسه ای بوجود آورد. شکنجه های دوران مبارزه مسلحانه صد برابر بدتر از شکنجه های دوران سالهایی بود که من در زندان بودم. به هر حال منو روز بعد به اتاقی بردند که اتاق بازجویی بود.

بازجویی من سروان افتخاری بود که اهل کرمانشاه بود چند ورق کاغذ گذاشت جلوی من و گفت که باید اسامی تمام فامیل و خانواده و هر کسی را که میشناسی و همکلاسی ها و دوستان و رفیقات را که میشناسی اینجا بنویسی. بعد از اینکه آن کاغذ را نوشتم گفت که حالا ستوال اصلی مطرح میشود و ستوال اصلی این بود که او میگفت که ما میدانیم که شما به کردستان عراق رفته اید و در مقر حزب شیوعی بوده ای و سپس برگشته ای و به مهاباد آمده ای به ما بگو که از طرف چه کسی و برای چه کسی و

یک تجربه عینی از شکنجه در چنگال ساواک در مهاباد و ارومیه!



گوشه هایی از جنایات خمینی اسلام علیه خلق که

چه پیامی برای او آورده ای. من گفتم که فقط برای کارگری به مهاباد آمده ام، چون سد آنجا ساخته میشود و کارگر زیادی میخواهند. اما او با کشیده و مشت و لگد به من گفت که تو دروغ میگویی و برای کاری به مهاباد آمده ای آن روز تا عصر، خود افتخاری و دو نفر دیگر که همیشه سر چوب را میگرفتند من را چهار، پنج بار فلک کردند و هر بار بعد از زدن چهل، پنجاه کابل به زیر پایم دوباره مرا بلند میکردند و با کفش میرفتند روی پایم و میگفتند راه برو! سپس با مشت و لگد مرا به همدیگر تحویل میدادند و با لگد به ساق پایم میزدند و با کشیده به صورتم و میگفتند که حقیقت را بگو و گرنه همین جا میکشیم!

من نه ادعای قهرمانی و مقاومت در مقابل شکنجه را دارم و نه زندانی سیاسی بودم که مانند سالهای دوران مبارزه مسلحانه مقاومت کرده باشم بلکه از آنچه که اینها میگفتند اصلاً خبر نداشتم و حتی یک نفر را نمیشناختم شاید آن همه شکنجه طوری بود که اگر من کسی را میشناختم لو میدادم. آن شب دوباره مرا به همان زیر زمین انداختند و چون پایم درد میکرد و نمیتوانستم بایستم و یا راه بروم مجبور شدم روی همان آشغالها و توی لجن ها نشستم.

صبح روز بعد دوباره مرا پیش افتخاری بردند کسی در اتاق نبود مرا گذاشتند روی یک صندلی و بعد از چند دقیقه افتخاری همراه دو نفر دیگر که آنها میگفتند جناب سرهنگ و رئیس ساواک ارومیه بود آمدند داخل، سرهنگ بیشرمانه و وقیحانه دستی به صورت من کشید و گفت این دختر بچه مقاومت میکند. بدهیدش دست کریمی تا حالش را جا بیاورد. افتخاری میخواست چیزی بگوید که ما خودمان این کار را خواهیم کرد و او با ما همکاری خواهد کرد و اما سرهنگ گفت که شما این فلان فلان شده ها را نمیشناسید حتماً بدهیدش دست

کریمی! افتخاری بعد از اینکه سرهنگ بیرون رفت به من گفت که کریمی آدم کثیفی است و بچه باز است و به تو تجاوز خواهد کرد حقیقت را به ما بگویی بهتر است و خودت را راحت کنی. اما من گفتم که برای کارگری به سد مهاباد آمده ام و کسی را هم نمیشناسم. مرا به اتاق شکنجه بردند در اتاق شکنجه همه گونه ابزار شکنجه

وجود داشت دستبند چپانی، شوک برقی، آویزان کردن، شلاق، بطری خالی، باطوم و همه جور ابزار شکنجه آنجا بود. من آنجا نشستم روی زمین، در وسط اتاق میزی بود آهنی که زندانی را روی آن میخواباندند و شکنجه میدادند من به پایه های میز نگاه کردم پایه هایش از آهن نبشی سه گوش بود و من گفتم که اگر کریمی قصد بدی در مورد من داشت من با کله خودم را به سمت این نبشی ها پرت میکنم و سرم که بخورد به آنها دیگه حتماً جابجا میمیرم و از این وضع راحت میشوم.

کریمی به اتاق آمد و تا وارد اتاق شد با لگد و فحاشی به من گفت بلند شو و سریع شلوارت را در بیاور من همانجور که بلند شده بودم با کله رفتم به سمت پایه های میز، اما کریمی پایش را گذاشت جلوی من و من با سینه به زمین خوردم او آدم قلدر و گردن کلفتی بود پای راست من را گرفت و مانند پر کاهی مرا بلند کرد و کوبید روی میز شکنجه، تنها چیزی که بیاد دارم این است که صدای شکستن استخوان پایم را شنیدم و بیهوش شدم وقتی که چشم باز کردم در بیمارستان پادگان ارومیه بودم و پای راستم در گچ بود. حدود یک ماه آنجا بودم. پایم هنوز در گچ بود و تازه میتوانستم با دو تا عصا زیر بغلم کمی راه بروم که مرا به تهران به زندان قزل قلعه فرستادند.

وقتی وارد زندان قزل قلعه شدم من با اصل مسئله شکنجه آشنا شدم. اگر اسم کسانی را در اینجا میبرم به خاطر عقیده و مرام و شخصیت آنها نیست بلکه به عنوان اینکه آنها هم یک زندانی سیاسی شکنجه شده بودند نام میبرم. در آنجا شخصی بود پیرمرد ۶۰، ۷۰ ساله بنام آقای زرکش که به عنوان عضو حزب توده دو سال پیش دستگیر شده بود. پیرمرد را

یکی دیگر از معترضین جنبش انقلابی ماه های اخیر پس از آزادی از زندان خودکشی کرد!

اخبار رسیده حاکی از جان باختن یکی دیگر از جوانان مبارز در استان فارس در نتیجه جنایات ماشین سرکوب جمهوری اسلامی ست.

احمد رضا نعمت الهی ۲۳ ساله اهل شهر بهمن در استان فارس که در جریان خیزش اخیر توسط دژخیمان جمهوری اسلامی دستگیر و تحت شکنجه های وحشتناک جسمی و روحی و جنسی قرار گرفته بود، چند روز پیش آزاد و بعد از آزادی خودکشی کرده است. مطابق اخبار دریافتی جسد این جوان مبارز روز گذشته در شهر بهمن به خاک سپرده شد. خانواده رضا توسط مقامات وزارت اطلاعات تهدید شده بودند که در صورت افشاگری، جسد عزیز آنها را که در "پزشک قانونی" قرار داشت را به خانواده تحویل نخواهند داد.

بر طبق اخبار رسیده مزدوران حکومت به خودکشی وی بر اثر جلادی هایشان بسنده نکرده و خانه مسکونی این جوان را نیز تخریب کرده اند. نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی همچنین در چارچوب دستگیریهای گسترده معترضین تعداد دیگری از جوانان این منطقه را به اتهاماتی همچون "سردادن شعار در معابر"، "تبلیغ به نفع گروه ها و یا سازمانهای مخالف نظام" از طریق "شعار نویسی" و ... دستگیر و پس از شکنجه و اذیت و آزار در حال صدور احکام سنگین برای آنان هستند.

اسامی برخی از دستگیر شدگان به شرح زیر است:

- ۱- محمد نعمت الهی فرزند غلام اکبر ، ۳۶ ساله، از عباس آباد بهمن
- ۲- مجید نفر فرزند محمد رضا ، ۲۷ ساله از بهمن
- ۳- رامین نادری پور دوقوزلو فرزند جعفر ، ۱۹ ساله از عباس آباد بهمن
- ۴- ابوالفضل چوبین ۱۵ ساله ، فرزند عزت الله از بهمن
- ۵- احمد نعمت الهی فرزند محمد

دستگیریهای گسترده اخیر در شهرهای ایران، شکنجه های جسمی و روحی و همچنین تجاوز به دستگیر شدگان برای گرفتن اقرار از آنان و صدور احکام سنگین قضایی و اعدام معترضین تنها نشانگر استیصال حکومت از مبارزات توده های است که با فریاد های "مرگ بر جمهوری اسلامی" و خواست "نان، کار ، آزادی" به پا خاسته و عهد کرده اند که تا "سرنوشتی" این رژیم ضد خلقی "انقلاب" خود را ادامه دهند.

ما ضمن پشتیبانی از مبارزین دستگیر شده و خانواده هایشان، به خانواده و بازماندگان جوان مبارز رضا نعمت الهی تسلیت می گوئیم و ایمان داریم که دور نیست روزی که توده های سلحشور با انقلاب خود تمامی دژخیمان این حکومت و آمرین و عاملین شکنجه و کشتار توده های زحمتکش را به سزای اعمال خویش برسانند. بکوشیم تا صدای این جوانان مبارزه و هزاران زندانی سیاسی دیگر باشیم!

بذرهای ماندگار
۷ فوریه ۲۰۲۳

همبندیهایش با فاشی و لیوان به او آب و غذا میدادند. همچنین در آنجا شیخی بود تهدید به تجاوز کرده بودند پدرش گریه کرده بود و داد و فریاد راه انداخته بود. آنرا نمیدانم دیگه ، اما هر دو مایوس و سرافکنده در حیاط زندان قزل قلعه راه میرفتند و بدون گناه و بدون هیچ تقصیری و بدون هیچ آگاهی سیاسی، حتی شاید یک لحظه هم به مسائل سیاسی فکر نکرده بودند. نزدیک به شش تا هفت ماه آنها را نگه داشته بودند.

پیرمردی را داخل تونل کندوان گرفته بودند پیرمرد بیچاره فراموشی گرفته بود. ژندارمیری هر چه از او میپرسد که چرا از اینجا رد شدی و اهل کجایی همه اش گفته بود نمیدانم و بخاطر اینکه فکر کرده بودند سیاسی است و خودش را به نمیدانم زده او را به ساواک تحویل داده بودند. آن پیرمرد بیچاره را به حدی شکنجه کرده بودند که وقتی که راه میرفت به سمت چپ یا راست خم میشد و دستش را روی زمین میکشید و راه میرفت. در صورتیکه بدنش سالم بود اما این ادا و اطوارها را درمیآورد و ادای شکنجه گرانش را در میآورد تا دکتر اعلام کرد که این فراموشی گرفته نزدیک به هشت تا ۹ ماه در زندان بود و معلوم نبود اهل کجاست و اسمش چیست او را به تیمارستان فرستادند.

من برای اینکه وقت زیادی نگیرم، خاتمه میدهم و به همه شما درود میفرستم. هر چند زندانیان زیادی در آن زمان شکنجه شده بودند و من خیلی هایشان را بخاطر دارم.

از پشت با دستبند قبانی دستهایش را بسته بودند و به پنکه سقفی آویزان کرده بودند هر دو کتفش شکسته بود آخوندی بود بنام شیخ مصطفی رهنما که در روزنامه اطلاعات نویسندگی میکرد. کتابی نوشته بود در مورد سرزمین فلسطین و جمعیت فلسطینی ها و اینکه صهیونیست ها فلسطین را اشغال کرده اند. سر او را با تیغ تراشیده و با کتری، آب جوش روی سرش ریخته بودند. همیشه سرش تاول داشت و زخمی بود و مادرش که به ملاقات میآمد برایش از بیرون مرهم و دوا میآورد. کس دیگری بنام عزیز اولنج آنجا بود.

عزیز اولنج از فامیل های پرویز حکمت جو بود که موقعی که میخواهند از طرف حزب توده به ایران بیایند عزیز اولنج ، بدون خبر از مسائل سیاسی بخاطر اینکه فامیل بوده به استقبال آنان میروند و آنها را با کامیون به تهران میآورد. ساواک چون میدانسته که آنها راهی تهران هستند جلوی آنان را میگیرد و آنها را بازداشت میکند. از همه آنها خبر داشته اما نمیدانسته که راننده کامیون چه ارتباطی با حزب توده یا این افراد داشته است. عزیز اولنج را بیشتر از همه شکنجه کرده بودند. از باطوم و بطری و شلنگ آب و شلاق و فلک و مشت و لگد و به سقف آویزان کردن استفاده کرده بودند و او از هیچ چیز خبر نداشت و از من بدتر اصلا سیاسی نبود.

پسر بچه ای را گرفته و آورده بودند و شکنجه کرده بودند و بخاطر اینکه نامادری داشته و پول تو جیبی نمیکرفته ساطور بزرگی از آشپزخانه پدرش میدزد و میخواهد آن را بفروشد هنگامیکه میخواهد از خیابان بگذرد به ماشین شاهپور غلامرضا میخورد و کاردها او را دستگیر میکنند و تحویل ساواک میدهند که این با ساطور آمده و میخواست شاهپور غلامرضا را ترور کند!

او هنوز کلاس پنجم ابتدایی بود همان شب که او را میگیرند پدرش را هم آورده بودند دوتایی شان را در اتاق شکنجه تا سرحد مرگ شکنجه کرده بودند پسر را

تظاهرات در استکهلم در حمایت از زندانیان سیاسی و

محکومیت احکام اعدام... از صفحه ۱۹

خیزش های توده ای بودند عکس گرفتند. یکی از رفقای پیشمرگه کرد میگفت در اول انقلاب ۵۷ همه ایران دست چریکها بود حیف شد که سازمان به بیراه کشیده شد. این تظاهرات با موفقیت در ساعت ۴ و نیم بعد از ظهر به پایان رسید.

**جمهوری اسلامی دشمن زحمتکشان، نوکر غارتگران
نابود باید گردد!**

سازمان هواداران چریک های فدایی خلق ایران
در سوئد - استکهلم
۲۰ بهمن ۱۴۰۱ برابر با ۱۹ فوریه ۲۰۲۳

تظاهرات در استکهلم در حمایت از زندانیان سیاسی و محکومیت احکام اعدام!



روز شنبه ۱۸ فوریه در ساعت ۳ بعد از ظهر تظاهراتی در میدان سرگل استکهلم برگزار شد. این آکسیون با شرکت فعالین آزادیخواه چپ و کمونیست در همبستگی با مبارزات توده‌های بی‌پایان در ایران و محکومیت صدور احکام اعدام و زندانهای طویل‌المدت علیه مبارزین انقلابی از سوی رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی برگزار شده بود. محل آکسیون، که حدود ۸۰ تن از فعالین سیاسی و مردم مبارز در آن شرکت کرده بودند، با بنرها و پرچم‌های سرخ تزئین شده بود. در جریان حرکت شعارهای مختلفی از جمله "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "کارگر زندانی، زندانی سیاسی، آزاد باید گردد"، "اعدام‌ها باید فوراً متوقف شوند"، "زنده باد آزادی"، "زنده باد سوسیالیسم"، "از مبارزات آزادیبخش مردم در ایران حمایت میکنیم" از سوی جمعیت فریاد زده شد. همچنین در طی این حرکت تعدادی از شرکت‌کنندگان مبادرت به سخنرانی کردند. یکی از سخنرانان با اشاره به وضع ایران توضیح داد که شرایط زندگی توده‌های تحت ستم هر روز وخیم‌تر می‌شود. او با اشاره به شرایط شکل‌گیری جمهوری اسلامی به کمک امپریالیستها در کنفرانس گوادالوپ تاکید داشت که در ۴۴ سال گذشته همواره سرمایه‌داران از این رژیم حمایت کرده و این رژیم هم با زندان، شکنجه و اعدام شرایط استثمار و غارت آنها را برای استثمارگران مهیا نموده است.

سخنران‌های دیگر نیز ضمن تشکر از همه کسانی که از جنبش انقلابی توده‌های بی‌پایان دفاع میکنند به خانواده‌های اعدام‌شدگان و زندانیان سیاسی درود فرستادند و پشتیبانی خویش از مبارزات مردم بی‌پایان را اعلام نمودند. در این آکسیون یک رفیق سوئدی که خود را آنارشویست معرفی می‌کرد سرود‌هایی در باره آزادی زنان خواند و در خاتمه به فارسی گفت: "مرگ بر رهبر خامنه‌ای".

یکی از بحث‌های که در این حرکت در میان شرکت‌کنندگان خیلی مطرح بود ظهور دوباره ثابتی شکنجه‌گر ساواک در مجامع عمومی بود و به این دلیل بسیاری از زندانیان دوره شاه در سایت‌ها سوابق و چهره‌پلیدش را افشاء کرده‌اند. در این بحث‌ها اکثراً معتقد بودند که این فاشیست با کمک رسانه‌ای فریبکار امپریالیستی می‌خواهد در میان ایرانیان تبعیدی دوباره جا باز کند.

فعالین چریک‌های فدایی خلق با بنرها، اعلامیه‌ها و نشریات چریک‌های فدایی خلق ایران فعالانه در این تظاهرات شرکت داشتند. تعداد زیادی از نشریات اعلامیه‌های سازمان در جریان حرکت توزیع شد. میزان بازدید از میز کتاب خیلی خوب بود و چند رفیق جوان خواهان کتاب رفیق مسعود احمد زاده و رفیق امیر پرویز پویان شدند. در طول تظاهرات برخی از حاضران در محل، از بنرهای رفقا که حاوی تعداد زیادی از عکسهای جانب‌اختگان

ادامه در صفحه ۱۸

آمستردام هلند: گزارشی از برگزاری یادمان رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن!



با فرا رسیدن سالگرد دو روز بزرگ تاریخی یعنی ۱۹ بهمن (۱۳۴۹) حماسه سیاهکل و قیام پرشکوه توده‌ها (۲۱ و ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷) "کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکش‌های ایران" در هلند که فعالین چریک‌های فدایی خلق ایران در هلند بخشی از آن هستند، روز شنبه ۴ فوریه ۲۰۲۳ مراسمی در میدان "دام" آمستردام برگزار نمود که با استقبال خوب ایرانیان و رهگذران پر شمار این منطقه شلوغ آمستردام مواجه گشت. برگزارکنندگان این آکسیون با گذاشتن پوادیوم و نصب بنرهای بزرگ و شعارهای مبارزاتی، محل آکسیون را تزئین کرده بودند و تصاویر زیبای جانب‌اختگان سیاهکل و همچنین شهدای خیزش‌های انقلابی سالهای ۹۶ و ۹۸ و جانب‌اختگان جنبش انقلابی جاری به همراه شعارهای "مرگ بر امپریالیسم"، "پیروز باد انقلاب، زنده باد سوسیالیسم" در محل نصب شده بود. در جریان این حرکت، اطلاعیه کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکش‌های ایران که به سه زبان هلندی و فارسی و انگلیسی تهیه شده بود قرائت و در طول مراسم در میان بازدیدکنندگان از آکسیون پخش شد.

بخش دیگری از این مراسم به اجرای موسیقی و خواندن ترانه سرودهای انقلابی اختصاص داشت که طی آن تعدادی از رفقا با هنرمندی رفیق جوان آناهیتا که کی‌بورد و سنتور می‌نواخت چندین ترانه سرود انقلابی را اجرا کردند که مورد استقبال شرکت‌کنندگان قرار گرفت.

در طول مراسم شعارهای زیادی در حمایت از مبارزات کارگران و توده‌های بی‌پایان به پا خاسته سر داده شد که از آن جمله "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "جمهوری اسلامی، دشمن زحمتکش‌ها، نوکر غارتگران، نابود باید گردد"، "مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر"، "نه سلطنت، نه رهبری، آزادی برابری" و ... بود.

در این حرکت مبارزاتی تعداد قابل توجهی از فعالین سیاسی از جمله "زنان ۸ مارس" نیز شرکت داشتند. فعالین چریک‌های فدایی خلق ایران در هلند نیز ضمن شرکت فعالانه در این حرکت با برپایی میز کتاب به پخش و فروش نشریات و کتب و آثار سازمانی پرداختند و سوالات بازدیدکنندگان را پاسخگو شدند. در جریان این حرکت، یک جوان هلندی با آوردن یک گلدان کوچک گل سرخ آن را به پاس بزرگداشت رزمندگان سیاهکل در کنار میز کتاب رفقا گذاشت. این آکسیون از ساعت ۲ آغاز و در ساعت ۴ بعد از ظهر با موفقیت با خواندن دسته جمعی سرود انترناسیونال به پایان رسید.

جاودان باد یاد و راه سرخ و رهگشای رزمندگان سیاهکل! گرامی باد یاد تمامی جانب‌اختگان راه آزادی و سوسیالیسم!

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی! پیروز باد انقلاب! زنده باد سوسیالیسم!

فعالین چریک‌های فدایی خلق ایران
۵ فوریه ۲۰۲۳

تجمع بین المللی در همبستگی با مردم ایران!



روز شنبه ۱۱ فوریه ۲۰۲۳، تجمعی در حمایت از خیزش های مردمی در ایران به دعوت گروه های چپ و کمونیست در منطقه ۹ شهر وین و در محل "زیگموند - فروید - پارک" برگزار شد. همزمان با برگزاری این تجمع در برخی دیگر از شهرهای اروپایی نظیر منچستر، پاریس، اسلو، فرانکفورت، برمن، هامبورگ، گوتینگن، بروکسل، برلین و آمستردام نیز تظاهرات های دیگری در جریان بود که برخا توسط نیروهای چپ سازمان یافته بود. در تجمع وین، سخنرانانی از فعالین کرد، افغانستانی، ایرانی و اتریشی در دفاع از مبارزات مردم آزاده ایران علیه رژیم ددمنش جمهوری اسلامی سخنانی ایراد کرده و درباره سرکوب، شکنجه و اعدام دستگیرشدگان ماه های اخیر به روشنگری پرداختند.

سخنرانان یادآور شدند که بیش از ۴۳ سال قبل در چنین روزی مردم قهرمان ایران با قیام باشکوه خود علیه دیکتاتوری شاه و سلطه امپریالیست ها در سال ۵۷ نشان دادند که خواهان برقراری دموکراسی و یک حکومت مردمی هستند که متأسفانه این انقلاب توسط یک رژیم قرون وسطایی به کمک امپریالیست ها در کنفرانس گوادلوپ که منافع خود را در به قدرت رساندن دار و دسته خمینی پس از فدا کردن سگ زنجیریشان رژیم شاه می دیدند، دزدیده شد.

یکی از سخنرانان معتقد بود که جنبش انقلابی کنونی پتانسیل لازم برای سرنگونی این رژیم جنایتکار را دارد، اگر چه جمهوری اسلامی با تمام امکانات سرکوبش برای برسرکارماندن خود همچنان پافشاری می کند. این رژیم با دستگیری شکنجه و اعدام جوانان انقلابی نشان می دهد که به شدت ترسیده و می داند که تا به پایان حکومت ننگینش زمان کوتاهی باقی مانده است. در طی مراسم تجمع کنندگان با شعارهای "زن زندگی آزادی" و "زنده باد همبستگی بین المللی" شور و هیجانی به مراسم می دادند. این تجمع که در ساعت ۱۴ شروع شده بود با اعلام مجدد حمایت از مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران، در ساعت ۱۶ با پخش سرودهای انقلابی به پایان رسید. در این تجمع حدود ۲۰۰ نفر شرکت کرده بودند. قابل ذکر است که در این روز همزمان در ۳ نقطه شهر وین تظاهرات و تجمعات دیگری در حمایت از انقلاب مردم ایران برگزار شد.

نابود باد نظام سرمایه داری جهانی!

سرنگون باد رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی!

زنده باد همبستگی بین المللی!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران، اتریش - وین

۱۳ فوریه ۲۰۲۳

کمکهای مالی به چریکهای فدایی خلق ایران

آمریکا

۲۰۰ دلار	ارتش بیکاران
۲۵۰ دلار	رفیق مرضیه اسکویی
۲۰۰ دلار	ارتش بیکاران
۶۰ دلار	سامان
۲۰۰ دلار	ارتش بیکاران

آلمان

۲۰۰ یورو	رفیق نصرت کریمی
۲۰۰ یورو	رفیق احمد کریمی
۲۰۰ یورو	رفیق حیدر بابائی
۲۰۰ یورو	رفیق محمد رضا الماسی
۲۰۰ یورو	رفیق مهرداد شاهمرادی

کانادا

۴۰۰ دلار	رفیق مسعود احمدزاده
۴۰۰ دلار	رفیق عباس مفتاحی
۴۰۰ دلار	رفیق بهروز دهقانی
۳۰۰ دلار	رفیق مهرنوش ابراهیمی
۲۰۰ دلار	رفیق هادی میر کابلی
۲۰۰ دلار	رفیق طاهره خرم

چریک فدائی خلق اصغر عرب هریسی

۲۵۰ دلار

چریک فدائی خلق ایرج سپهری

ادامه در صفحه ۴

آدرس پست الکترونیک

E-mail: ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان

Siahkal Fadayee

کانال تلگرام

@BazrhayeMandegar

اینستاگرام

BazrhayeMandegar2

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!